کبیپ امام ۱۲
جامعه اسلامی مشعر

یک امت یک راه

بازخوانی مفهوم وحدت و راه‌های
عبور امت اسلامی از تفرقه

آیت الله محمدتقی مصباح یزدی



صحیفه ۷۵
وحدت اسلامی ۱۲، تابستان ۱۴۰۵

یک امّت، یک راه

بازخوانی مفهوم وحدت و راه‌های عبور امت اسلامی از تفرقه، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی
تهیه و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر
به کوشش: هادی مرادی فرهمند
طراح جلد: ی
صفحه‌آرا: حسن ناصری
شمارگان: ۲۰ نسخه / نوبت چاپ: اول

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر
قم ـ کدپستی: ۳۷۱۹۶ - ۱۵۶۴۷
سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org

نشر هیات امروز

انتشارات هیأت امروز
پایگاه اطلاع‌رسانی: heyatemrooz.ir
شبکه‌های اجتماعی: @heyatemrooz_ir
رایانامه: info@۱۵۴۲.org

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقدمه ۵
پیشگفتار ۸
یک امّت، یک راه ۱۲
وحدت امت اسلامی ۱۵
الف) معنای وحدت ۱۶
اول. وحدت حقیقی ۱۶
دوم. اصالت جامعه ۱۷
سوم. تقویت مشترکات و کم‌رنگ کردن اختلافات ۱۹
ب) ارزش وحدت ۲۳

ج) وحدت میسور؛ وحدت در قلمرو رفتار..... ۲۸
د) ارزش ائتلاف رفتاری (تقیه)..... ۳۱
هـ) راهکارهای تحقق وحدت مطلوب در برابر انواع اختلاف ۳۹
اول. واکاوی معنای اختلاف ۳۹
دوم. انواع اختلاف ۴۰
سوم. راهکار اساسی قرآن؛ وحدت حول محور حق..... ۵۴
و) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۷۹

مقدمه

متـن پیش رو، مقدمه مرحوم حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی بر کتاب «**رساترین دادخواهی و روشنگری**» است. ایشان در این مقدمه، پیش از ورود بـه شرح و تبییـن کلمات حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه، به یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مباحث مرتبط با تاریخ و معارف اسلامی، یعنی **مسئله وحدت امت اسلامی** می‌پردازند.

مسـئله وحـدت، از آن دسـت مفاهیمی اسـت کـه در عین برخـورداری از اهمیت فراوان، اگر به‌درسـتی تبیین نشـود، می‌تواند محل برداشت‌های متفاوت و حتی متناقض قرار گیرد. ازاین‌رو، نخسـت باید روشـن شود که مقصـود از «وحدت امت اسلامی» چیسـت، وحدت بر چه مبنایی شـکل می‌گیرد و مرز آن با چشم‌پوشی از اصول و حقایق اعتقادی کجاست؟


شرح خطبه فدکیه
جلد اول
آیت‌الله سید حسن خمینی

اهمیت این بحث تنها به یک مسـئله تاریخی یا نظری محدود نمی‌شـود. جامعـه اسلامـی در طول تاریـخ همواره با مسـئله اخـتلاف، تفرقه، حفظ هویـت اعتقادی و چگونگی تعامل میـان پیروان مذاهب مختلف روبه‌رو بـوده اسـت و امروز نیـز بیش از هر زمـان دیگری، نیازمنـد فهمی دقیق و واقع‌بینانه از مفهوم وحدت است.

وحـدت اسلامـی نه به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌هاسـت و نه به معنای کنار گذاشتن اصول و باورهایی که هر مکتب بر اساس آنها هویت خود را تعریف می‌کند. در مقابل، وحدت زمانی می‌تواند به یک حقیقت اجتماعی و تمدنی تبدیل شـود که مبنای آن به‌درستی شناخته شود و نسبت آن با حقیقت، اعتقادات و مصالح امت اسلامی روشن باشد.

از همیـن منظـر، بحثی که در این شـماره از صحیفه وحدت اسلامی پیش روی ما قرار گرفته، تلاشی برای بازخوانی دقیق مفهوم وحدت و نسبت آن با مسائل بنیادین جامعه اسلامی است؛ بحثی که می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای فهم بهتر برخی از مسـائل مطرح‌شـده در ادامه و نگاهی عمیق‌تر به میراث معرفتی اهل‌بیت علیهم‌السلام فراهم کند.

پیشگفتار

بیش از ۲۵ سال است که در شب‌های مطهر پنجشنبه به امید یافتن لیاقت شفاعت اهل‌بیت علیهم‌السلام در خدمت برادران عزیز روحانی و بعضاً غیرروحانی، آیات نورانی قرآن و کلمات دُرَربار اهلبیت علیهم‌السلام را بازگو می‌کنیم و جان خویش را در معرض این انوار طاهر الهی قرار می‌دهیم.

در طول این سال‌ها بارها این شوق در دلم جوشش می‌یافت که در این محفل، جان و دل را با کلمات بانوی دو عالم و نور دیدهٔ رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت زهرا علیهاالسلام صفا و جلا دهم و در راه حبّ حضرتش عرض ارادتی کنم، امّا خلجان این اندیشه که مبادا طرح گلایه‌ها و سوزهای دل صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام موجب حساسیت برادران اهل‌سنت و احیاناً



عامل اختلاف بیشـتر گردد، مانع این امر مهم می‌شد تا اینکه در سال جاری اتفاقی مبارک، برگ جدیدی را در ذهنم ورق زد. خطبـهٔ شریف حضرت زهرا علیهاالسلام با تأییـد مراجع عظام تقلید (حفظهـم‌الله) بـه ثبـت رسیـد و با شـمارگان بـالا چاپ و منتشر شد.

این بار با خود اندیشیدم که آیا به‌رغم انتشار این خطبه در سـطح عمـوم، خـودداری از شرح و بیان آن گوهـر ناب، توجیه معقولی دارد؟! به‌راسـتی وحدت مطلوب چگونه باید تحقق یابد؟! آیا رواسـت که انبوهی از حقایقْ مکتوم بماند و چه‌بسـا با گذشت زمان، گرد و غبارِ انکار، حجاب آن شـود؟! آیا صواب این نیسـت که مسـائل علمی و تحقیقی، بـه‌دور از تعصبـات و بـا انگیـزهٔ یافتـن نور حقیقت بیان شـود؟ مگر نه این اسـت که حقیقت، وفادارترین پاسـبان آیین راسـتین اسلام و اهداف عالی آن اسـت و باید تنها گم‌شدهٔ محافل علمی باشد تا دست‌های نورانی محققان صادق، راه‌بلدِ امینِ گرفتاران دریای شبهات باشند؟

حقیقت این اسـت که یکی از برکات انقلاب شـکوهمند اسلامی ایران، زنده شـدن نام حضرت زهرا علیهاالسلام در جامعهٔ ما بود. بنده که بخش عمده‌ای از جوانی‌ام را در دوران پیش

از انقلاب گذرانده‌ام، شاهد بوده‌ام که حتی در شهر یزد که یکی از شهرهای مذهبی ایران است، اصلاً ایامی به نام دهه فاطمیه شهرتی نداشت؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عواملی موجب شد که نام حضرت زهرا علیهاالسلام در جامعه ما به‌گونه‌ای ویژه زنده شود و برکات بسیار عظیمی را برای عالم اسلام به ارمغان آورد. از عواملی که می‌توان برای این امر نام برد بیانات حضرت امام خمینی دربارهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام بود که نظیر آن را کمتر کسی بیان کرده بود. گرچه این بیانات به مذاق برخی طوایفِ شاذ و دور از حقیقتْ خوش نیامد، سخنان امام اثر خود را بر دل‌های تشنهٔ عشق اهل‌بیت علیهم‌السلام گذاشت و نام فاطمه علیهاالسلام را در این عصر و زمان احیا کرد.

به همراه سخنان روشنگرانهٔ امام خمینی، جاذبه‌ای معنوی در قلب رزمندگان اسلام نسبت به مادر ائمه اطهار علیهم‌السلام جوانه زد که اسباب عادی را یارای توجیه آن نیست. نشانه‌های این جذبه در پیشانی‌بندهایی که بر روی آنها شعار «یا زهرا» نقش بسته بود، در ندای «یا زهرا» که در شب‌های عملیات در فضای جبهه‌ها طنین‌انداز می‌شد، در دست‌های توسلی که به‌سوی مادر سادات دراز می‌شد و... به‌روشنی دیده می‌شد. این جوانه آن‌گاه رشد معجزه‌آسا به خود گرفت که برخی از مراجع عظام قم در اقدامی عاشقانه، با پای برهنه مظلومیت پارهٔ تن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را فریاد و با اقامهٔ مراسم عزاداری، شوری در دل‌ها بر پا کردند.

سـرانجام خطبـهٔ حضرت به‌منزلهٔ سـندی تاریخی برای جویندگان حقیقت ثبت شـد و مراجـع عظـام تقلیـد به‌گونـه بی‌سـابقه‌ای آن را تأیید و امضا کردند و شـاید همین امر دوستان را بر آن داشت که به بنده پیشنهاد شرح این خطبهٔ شریف را دهند. به‌هرحال انگیزه‌های فراوانی برای توسل به کلمات حضرت زهرا علیهاالسلام وجود دارد و امید ما این است که بهانه‌ای برای بهره‌مندی از شفاعت وجود مبارک آن حضرت کسب کنیم.

محمدتقی مصباح یزدی

رمضان المبارک ۱۴۳۱ه.ق ـ ۲۲/۵/۱۳۸۹ه.ش



یک امّت، یک راه

به نظر می‌رسد اگر در آغاز، اصل مسئلهٔ «وحدت امت اسلامی» بررسی و مقصود از آن روشن شود، دل نورانی صدیقه طاهره علیها السلام شادتر خواهد بود؛ چراکه امروزه می‌بینیم امت اسلامی بیش‌ازپیش به این امر مهم نیازمند است و عدم تبیین جامع این مسئله ضربات فراوانی بر پیکر امت اسلامی وارد ساخته است. نیم‌نگاهی به وضعیت کنونی امت اسلامی و پیروان رسول خاتم صلی الله علیه و آله ضرورت توجه به این مسئلهٔ مهم را بر هر مسلمانی روشن می‌سازد. **عاشقان و ارادتمندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را چه شده که امروز به‌رغم بهره‌مندی از آموزه‌های غنی، نجات‌بخش و سعادت‌آفرین اسلام ازیک‌طرف و در دست داشتن مناطق راهبردی و نعمت‌های فراوان مادی از طرفی دیگر، از سوی مستکبران عالم به استضعاف کشیده شده‌اند؟** چرا با وجود دستور صریح قرآن بر اعتصام به حبل الهی

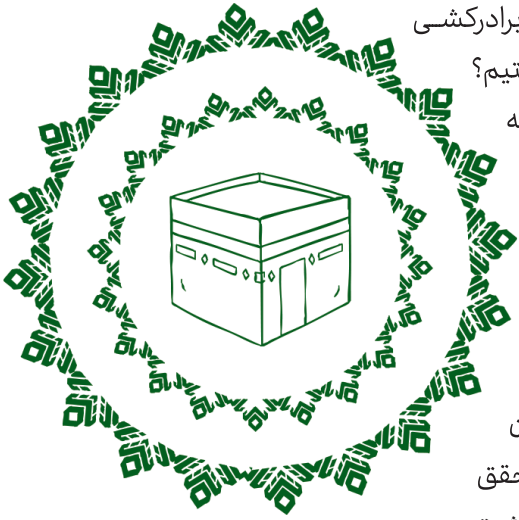

و پرهیـز از تفرقـه، امروز شـاهد برادرکشـی در میـان امـت اسلامـی هسـتیم؟ آیـا نمی‌بینیـم کـه امروز چگونـه دشمنان کینه‌توز دین خدا بیش از هر زمان دیگر کمر به نابودی تعالیـم انبیـای الهـی، به‌ویـژه دیـن مبیـن اسلام بسـته‌اند؟ امروز بر همه مسلمانان به‌ویژه عالمان و اندیشـمندان مسلمان اسـت کـه تلاش خویـش را بر تحقق وحـدت و از بیـن بردن تفرقه و تشـتت در میان امت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله متمرکز سازند تا در سـایه اتحـاد و برادری، زمینه بهره‌مندی از آموزه‌هـای حیات‌بخش اسلام برای همگان فراهم آید و آثار پربرکت آن را در دنیا و آخرت خویش شـاهد باشیم. برای دسـتیابی به ایـن امر مهم ابتـدا باید با طرح مباحث نظری، راهکارهای تحقق این امر را تبیین کنیم و سپس برای تحقق عملی آن بکوشیم.


الله

وحدت امت اسلامی

برای طرح بحثی جامع درباره مسئله «وحدت»، باید به پرسش‌هایی ازاین‌دست پاسخ داد:

* وحدت به چه معناست؟
* وحدت مطلوب چگونه وحدتی است؟
* وحـدت مطلـوب چگونه تحقق می‌یابد و چه موانعی می‌تواند بر سـر راه تحقق آن قرار گیرد؟
* مقصود از حفظ وحدت چیست و چگونه باید وحدت را حفظ کرد؟

* آیا طرح صحیح، علمی و محققانه ویژگی‌ها، تاریخ و مواضع اهل‌بیت علیهم‌السلام با مسئله وحدت تنافی دارد یا برعکس، اساساً امامت و ولایت، عامل وحدت امت اسلامی است؟

با توجه به پرسش‌هایی از این سنخ و نبودِ پاسخی جامع برای آنها، به نظر می‌رسد نخست باید با ارائه بحثی جامع درباره مسئله «وحدت و اختلاف»، ابهامات در این باره را پاسخ گوییم. امیدواریم که اندیشمندان و جوانان محقق ما با دنبال کردن پرسش‌هایی ازاین‌دست، این‌گونه مباحث را به سرانجامی شایسته برسانند.

الف) معنای وحدت

معنای حقیقی وحدت و یکی بودن، بدیهی است و ابهامی ندارد؛ اما آنچه بایسته می‌نماید، روشن شدن مراد از مفهوم وحدت در مسئله «وحدت امت اسلامی» است. ازاین‌رو درباره احتمالات ممکن در این زمینه بحث می‌کنیم.

اول. وحدت حقیقی[1]

احتمال اول این است که بگوییم مقصود از ایجاد وحدت، یکی شدنِ کامل همه انسان‌هاست؛ به‌گونه‌ای‌که هیچ تعدّد و کثرتی در میان آنها باقی نماند. واضح است

۱. وحدت حقیقی فلسفی، وصفی در مقابل کثرت است و هنگامی به کار می‌رود که موصوف آن با دقت عقلی و بدون مسامحه، حقیقتاً یک چیز باشد. وحدت در فلسفه گاه وصف مفهوم ذهنی قرار می‌گیرد و گاه وصف وجود خارجی.

که چنین وحدتی امکان ندارد. محال است که بین همه افراد جامعه، وحدت حقیقی به وجود آید؛ چراکه دو یا چند انسان، دو یا چند موجودند و هیچ‌گاه یک موجود نخواهند شد.

دوم. اصالت جامعه

احتمال دومی که می‌توان به بررسی آن پرداخت، مسئله‌ای است که در میان اندیشمندان علوم اجتماعی مطرح است و آن اینکه آیا مجموعه‌ای انسانی که یک جامعه را تشکیل می‌دهد، می‌تواند وحدتی حقیقی داشته باشد؛ بدین‌معنا که برای اجتماع، هویتی جدید غیر از هویت افراد به وجود آید؟ این مسئله باید در فلسفهٔ علوم اجتماعی طرح شود و ارتباطی هم به مقصود ما ندارد؛ اما ازآنجاکه برخی از بزرگان[1] این نظریه را پذیرفته‌اند و به این جهت که گمان نشود ایشان سخنی سبک گفته‌اند، دیدگاه ایشان را در قالب مثالی توضیح می‌دهیم.

بدن ما از میلیاردها سلول تشکیل شده است که هرکدام از این سلول‌ها برای خود حیات دارند و اغلب به‌گونه‌ای هستند که می‌توان آنها را از بدن جدا و درحالی‌که زنده‌اند، خارج از بدن نگه‌داری کرد. همچنین وقتی از کسی خون می‌گیرند و در محل مناسب

برای مطالعهٔ بیشتر، ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، بخش دوم؛ همو، آموزش فلسفه، ج۱، درس بیست‌وهشتم.

۱. ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج۷، ص۲۶۳.

از آن نگه‌داری می‌کنند، گلبول‌های خون درحالی‌که خارج از بدن‌اند و هیچ ربطی هم به بـدنِ اصلـی ندارند، زنـده می‌مانند. نمونهٔ دیگر و بالاتر از مثال‌های اخیر، قلب انسـان است که عضوی از بدن است و به کمک سایر اعضا نقش مهمی در حفظ حیات انسان دارد؛ اما می‌توان آن را از بدن خارج کرد و در محل مناسب، مدت‌ها از آن به‌صورت زنده محافظت کرد. پس در بدن ما میلیون‌ها موجود زنده وجود دارند که هرکدام موجودی مستقل هستند، اما مجموع آنها در اشراف یک روح انسانی است و آن روح به آنها تعلق می‌گیرد و وحدت می‌بخشـد. همه این موجودات در زیر سـایه یک روح، متّحد و دارای وجودی جدید می‌شوند. پس این امکان هست که موجوداتی متعدد و مستقلْ تحت صورتـی واحـد تحقق یابند و روح واحدی به آنهـا تعلق گیرد. در اینجا وحدتْ بالاصالة و بالذات صفت آن روحی است که به این کثرات تعلق گرفته است؛ امّا بالعرض می‌توان به آن مجموعه هم وصف «واحد» را اطلاق کرد و گفت همه اینها یک موجودند.

برخی از اندیشمندان تصور کرده‌اند که هریک از افراد جامعه مانند سلولی برای جامعه هستند و مانعی ندارد که در شرایطی ویژه، همه افراد، روحی واحد و هویتی جدید بیابند. برخی این امر را به‌منزلهٔ یک احتمالْ ممکن شمرده‌اند و برخی دیگر اصرار می‌ورزند که چنین امری تحقق یافته است. این مسئله، کانون بحث ما نیست و طرح آن تنها برای

رفع اســتبعاد از داشــتن چنین اعتقادی است؛ گرچه به نظر می‌رسد پذیرش آن دشوار است.[1]

سوم. تقویت مشترکات و کم‌رنگ کردن اختلافات

احتمال دیگر در معنای وحدت، شناسایی ملاک‌های مشترک و تلاش برای تقویت آنهاست تا بدین‌طریق عوامل اختلاف کم‌رنگ شوند. مراد از وحدت در بحث وحدت امت اسلامی، چنین معنایی است. مقصود از وحدت فرقه‌های مختلف مسلمانان و نیز مراد از وحدت همه طوایفی که در یک کشور زندگی می‌کنند و نیز مقصود از وحدت جهانی، این است که ملاک‌های مشــترکی شناســایی شوند و این ملاک‌ها بیشتر کانون توجه قرار گیرند؛ تلاش‌هــا معطــوف به تقویــت آنها شــود و در برابر، عوامل اختلاف و دشــمنی کم‌رنگ شوند. کسانی که در پی تحقق وحدت در اجتماع یا امّتی خاص هستند، باید این معنا را در دستور کار خویش قرار دهند؛ به‌ویژه زمانی که دشمنِ مشترکی، هستی همه آنها را تهدید کرده است و آنها مجبورند به خاطر حفظ جهات مشترکِ خویش، با آن دشمن مقابله کنند. در چنین موقعیتی اگر بنا باشد هر گروه و فرقه‌ای برای خود سلیقه و فکری مستقل داشته باشد و اصرار ورزد که همه تنها طبق آن سلیقه و فکر عمل کنند، مسلم است که دشمن از این فرصت بهره می‌گیرد و همه آنها را نابود می‌سازد.

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این‌باره، ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، بخش دوم.



این اندازه از معنای وحدت روشن می‌نماید؛ اما آن‌گاه که مسائلی جزئی‌تر طرح می‌شود، ابهامات فراوانی پیش روی قرار می‌گیرد که پاسخی جامع برای آنها در دست نیست. این امر ضرورت پژوهش در این باره و پرداختن به جزئیات این مسئله را دوچندان می‌کند. باید درباره این موضوع بحث کرد که انسان‌های پرشماری که در یک جامعه زندگی می‌کنند و هرکدام از وجودی مستقل برخوردارند ـ بر فرض که روح واحدی هم برای جامعه وجود داشته باشد که از بحث ما خارج است ـ با وجود زبان‌های مختلف، عقاید گوناگون، نژادهای متفاوت و... تا چه اندازه باید برای گرایش به وحدت و کم شدن کثرت بکوشند؟ بی‌شک وحدت به معنایی که گفته شد امری اعتباری بوده، مقصود از آن این نیست که کثرت‌ها و اختلاف‌ها به‌کلی حذف شوند. در وجود انسان‌های گوناگون، عصبیت‌ها و احساسات مختلف و زمینه‌های فکری و اعتقادی متفاوتی وجود دارد و با اکراه نمی‌توان کسی را وادار به پذیرش اعتقاداتی خاص کرد. هر کسی باید با قلب خویش مسائل اعتقادی را باور کند. با این حساب آیا می‌توان انتظار داشت که همه انسان‌ها مسلمان شیعی یا سنی شوند؟ آیا مقصود از تلاش برای ایجاد وحدت، تحقق چنین امری است؟ **یکی از دغدغه‌های ذهنی مسلمانان در هنگام طرح مسئله وحدت این است که آیا برای تحقق وحدت، باید مسائل اختلافی شیعه و سنی به‌کلی حذف شوند و تنها از اصل حقانیت اسلام، نبوت و معاد بحث شود و برای مثال دربارهٔ مسئله امامت**

بحثی مطرح نگردد؟ آیا بدین جهت که به‌طور کلی طرح مسائل اختلافی موجب جدایی دل‌ها از همدیگر می‌شود، اصلاً باید این‌گونه مسائل را ترک کرد؟ به‌راستی اندیشمندان مسلمان برای این‌گونه مسائل پاسخی حساب‌شده و دقیق مهیا کرده‌اند؟

این هدف، همانند هدفی است که از وحدت حوزه و دانشگاه دنبال می‌شود. ما هفته‌ای را بـه «هفتـهٔ وحدت حوزه و دانشـگاه» نام‌گذاری کرده‌ایم و هرسـاله به این مناسـبت مراسمی بر پا داشته، مقاله‌ها، کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و بحث‌هایی ارائه می‌کنیم و همه بر این باوریم که تحقق این وحدت، امری مطلوب و مهم است؛ اما حقیقت این است که برای مسائل جزئیِ آن، طرح روشنی پیش رو نداریم. آیا هنگامی که مسئله وحدت حوزه و دانشگاه مطرح می‌شود، مقصود این است که همه دانشگاهیان باید حوزوی شوند و نظام تحصیلی آنان نیز مطابق نظام حوزه علمیه تغییر یابد؟ آیا مقصود این است که همه روحانیان باید دانشـگاهی شـوند و نظام آموزشی حوزه علمیه حذف شود و همه کسانی که قصد تحصیل علم دارند، بنا بر نظام آموزشی دانشگاه کسب علم کنند؟ آیا مقصود این است که همه همراه با حفظ هویت خویش باهم وحدت داشته باشند و امر مشترکی که مورد احترام و قبول هر دو طرف است تقویت شود و اختلافات نه‌تنها به آن امر مشترک لطمه نزنند، که هرکدام خود و با استفاده از امکانات و ویژگی‌های خود، آن امر مشترک را تقویت کنند؟ این مسائل، سهل و ممتنع می‌نمایند؛ از سویی چنان

ساده به نظر می‌رسند که گویا جای بحث ندارند و از سوی دیگر هنگامی که وارد جزئیات آنها می‌شویم، ابهاماتی رخ می‌نمایند که هیچ راه‌حلی برای آنها مهیا نساخته‌ایم. ازاین‌رو ضرورت دارد بـا طرح چنیـن مباحثـی در صدد یافتن پاسـخی برای نقـاط مبهم باشیم؛ چراکه یافتن پاسخ‌های درخور برای این‌گونه مسائل، در سرنوشت جامعه بسیار مؤثر اسـت. نباید فراموش کرد که بسیاری از ناملایمات در جوامع و امت اسلامی ریشـه در چنین ابهاماتی دارند. اگر پاسـخ‌هایی درخور برای این‌گونه ابهامات مهیا و راهکارهای عملی آنها را ارائه کرده بودیم شاید بسیاری از اختلاف‌ها و ناملایمت‌ها به وجود نمی‌آمد و شاهد تحقق امتی اسلامی، با انسجام و عزت بسیار بیشتر در سطح جهان بودیم.

ب) ارزش وحدت

گاه چنین القا می‌شود که وحدت، ارزشی مطلق است و اتحاد انسان‌ها و تراکم نیروهای آنها بدون هیچ قید و شـرطی مطلوب خواهد بود. در ادبیات ما نیز برخی داسـتان‌ها و اشعار چنین معنایی را منتقل می‌کنند که البته در جای خود بسیار ارزنده‌اند. از کودکی این داستان را برای ما خوانده‌اند که سلطانی در واپسین لحظات زندگی خویش، دوازده پسر خود را احضار کرد و به هرکدام چوبی داد و از آنها خواست که آن چوب‌ها را بشکنند. پسران در پی درخواست پدر، به‌آسانی چوب‌ها را شکستند. پس از آن، سلطان دوازده چوب دیگر را روی هم گذاشـت و آن دسـته چوب را به پسـران داد و باز خواسـتهٔ خود

را تکرار کرد؛ اما این بار هیچ‌یک نتوانستند آن دسته چوب را بشکنند. سپس راز کار خود را این‌گونه شرح داد: با این کار می‌خواستم به شما بفهمانم که اگر متفرق شوید، دشمن شما را می‌شکند؛ اما اگر نیروهای خویش را روی هم گذاشته، یک جا متراکم و متمرکز کنید، هیچ‌کس نمی‌تواند شما را شکست دهد.

این ادبیات تمثیلی و خطابی در جای خود بسیار ارزنده است؛ اما باید توجه کرد که هیچ‌گاه این ادبیات ارزش برهان را ندارد و اغلب احکام مذکور در این‌گونه قالب‌ها، قیودی دارند که در کلام بیان نمی‌شوند؛ گرچه درحقیقت آن قیدها در متن واقع وجود دارند. در علم منطق تبیین شده است که گزاره‌های به‌کارگرفته‌شده در مقدمات استدلال و قیاس، انواع و اقسامی دارند. یک قسم از این مقدمات، گزاره‌های بدیهی‌اند که در «برهان»[1]

۱. علم منطق علمی است که عهده‌دار نشان دادن راه صحیح تفکر و کشف مجهولات به انسان است. ازآنجاکه یکی از راه‌های کشف مجهول و معلوم ساختن آن، استفاده از استدلال است، این علم به‌تفصیل به بررسی اقسام استدلال از جهت شکل و محتوای آن می‌پردازد. در هر استدلالی، مقدماتی به شکلی خاص در کنار هم چیده می‌شوند تا نتیجه‌ای به دست آید. علم منطق، استدلال را از جهت گزاره‌هایی که در مقدمات آن به کار گرفته شده، و به لحاظ نتایجی که از این چینش حاصل می‌شوند به پنج دسته تقسیم می‌کند: برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه. اگر این مقدمات از گزاره‌هایی بدیهی و روشن شکل گرفته باشند که تصدیق آنها منطقاً نیازمند استدلال نیست یا بازگشت به چنین گزاره‌هایی داشته باشند، آن استدلال «برهان» نامیده می‌شود. برهان تنها استدلالی است که راهنمای انسان به دانشی یقینی است (ر.ک: محمدرضا مظفر، المنطق، ص۵ و ۳۲۴).

استخدام می‌شوند و نوع دیگر آن، مسلمات[1] و مشهورات[2] هستند که در «جدل»[3] نقش دارند.

گزاره‌هایی چون «وحدت خوب است» که موضوع آنها بدون قید نیست، از قضایای مسلمه یا آرای محموده‌اند.[4] اگر بخواهیم از این‌گونه قضایا در برهان استفاده کنیم، باید قیدهای موضوع آنها را آشکار سازیم. خوبی راست‌گویی و بدی دروغ نیز این‌گونه‌اند و نمی‌توان به‌صورت مطلق گفت: «هر سخنِ راست، خوب است، اگرچه

---

۱. مسلمات گزاره‌هایی هستند که دو طرف بحث، صادق بودن آنها را پذیرفته‌اند، گرچه ممکن است درواقع کاذب یا مشکوک باشند (ر.ک: همان، ص۳۱۵).

۲. مشهورات گزاره‌هایی هستند که در میان مردم شهرت یافته‌اند و تصدیق به آنها در میان همه یا غالب عقلا یا گروه خاصی از ایشان رواج و شیوع دارد (ر.ک: همان، ص۱۳۹)

۳. جدل در لغت به معنای ستیزه، کشمکش و بحث است (محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل واژه) و اصل آن در زبان عربی از «أجدلت الحبل» (رسن را محکم بستم) است (محمدحسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه)؛ اما در اصطلاح منطق، استدلالی است که مقدمات آن از مسلمات و مشهورات سامان یافته، که غرض از آن اسکات خصم است، نه لزوماً اثبات حق (ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، شرح برهان شفا، ص۳۳ و ۳۷؛ محمدرضا مظفر، المنطق، ص۳۴۳)

۴. آرای محموده یکی از اقسام گزاره‌های مشهور است و در منطق به گزاره‌هایی گفته می‌شود که حفظ جامعهٔ انسانی و بقا و تکامل نوع بشر به آنها وابسته است. ازاین‌رو رعایت مصلحت عمومی مقتضی تصدیق و پذیرش آنهاست و همین امر موجب توافق آرای عقلا بر آنها شده است؛ مانند قضیهٔ «عدل خوب است» و «ظلم بد است» (ر.ک: محمدرضا مظفر، المنطق، ص۳۰۵). البته دربارهٔ حقیقت و ماهیت قضایای ارزشی و الزامی، بحث‌های گسترده‌ای در فلسفهٔ اخلاق و فلسفهٔ حقوق مطرح شده است. برای مطالعه در این زمینه، ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، درس بیستم؛ همو، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی.

موجب به شهادت رسیدن مؤمن بی‌گناهی شود»، یا «هر سخنِ دروغ بد است، اگرچه موجـب نجات انسـان بی‌گناهی شـود». از دیدگاه اسلام اگـر دروغ موجب نجات جان مؤمن بی‌گناهی شود، بر زبان آوردن آن واجب است؛ اما آنچه مشهور و مورد تمسک همگان است، این است که «دروغ بد است». درواقع، موضوع این قضیه مقید است. **وحدت و اتحاد نیز در صورتی خوب و نیکوست که در راه هدفی ارزنده شکل گیرد. بنابراین اگـر عده‌ای متحد شوند تا حقی را احیا کنند و جلو ظلمی را بگیرند، این یک‌پارچگی و اتحاد بسیار مقدس است** و در برابـر، اگـر گروهـی بـرای پای‌مال کردن حقی متحد شـوند، این وحدت و اتحاد به اندازهٔ همان گناه، بد و زشت خواهد بود. پس حُسن وحدت و اتحاد، از قضایای مشـهوره یا آرای محموده اسـت که قیدی خفی دارد. بنابراین وحدتی خوب اسـت که در راه حق و برای تحقق هدفی عقلانی باشـد، نه هر وحدتی. اگر چنین بود که هر وحدتی نیکو باشد، نباید اصلاً انبیای الهی قیام می‌کردند؛ زیرا معمولاً اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه ایشـان، عقایدی انحرافی داشـتند و قیام ایشان وحدت جامعه را بـه هـم می‌زد. اتفاقاً فرعونیان در مقام اسـتدلال برای قوم خویش، همین نکته را برای مردم یادآوری می‌کرده‌اند، که قرآن کریم استدلال آنان را چنین نقل می‌فرماید: «**قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى**»[1]؛ گفتند: اینان

۱. طه، آیه ۶۳.

(موسـی و هارون) دو جادوگرند که می‌خواهند با جادوی خویش شـما را از سرزمینتان بیرون کنند و آیین خوب شما را از میان ببرند.

آنان مردم را از شکسـته شـدن اتحاد و انسجام ملی خویش بیم می‌داده‌اند و موسی و هارون را مفسدانی معرفی می‌کرده‌اند که قصد بر هم زدن نظم عمومی و آیین حاکم بر جامعه را دارند و باید با آنها مبارزه کرد. بنابراین **اگر وحدت بدون قید و شرط مطلوب بود، نباید انبیای الهی در مقابل قومی متحد که همه فرعون‌پرست بودند به قیام برمی‌خاستند و بین مردم اختلاف ایجاد می‌کردند.** بت‌پرست‌های مکه نیز علیه پیامبر گرامی اسلام ﷺ به همین سـبک سخن می‌راندند و با سـاحر خواندن رسول گرامی اسلام، ایشان را کسی معرفی می‌کردند که قصد دارد افراد خانواده‌های آنان را از یکدیگر جدا و جامعه را فاسد کنـد. هنگامـی که جوانی در خانواده‌ای کافر، به آیین مسـلمانی درمی‌آمد، در بین افراد خانواده اختلاف ایجاد می‌شد. ازاین‌رو آنها به پیامبر این نسبت‌ها را می‌دادند. در پاسخ به این مهملات باید گفت: اتفاقاً چنین اختلافی بسیار مبارک است و باید ایجاد شود تا رفته‌رفته دامنه فساد، کفر و شرک برچیده شود. مگر هر اختلافی فساد است؟ حاصل سخن این است: اخذ قضایای مشهوره به‌جای بدیهیات، خطاست و باید توجه کرد که این قضایا خالی از اسـتثنا نیسـتند و گزاره‌هایی هم که نیکویی و خوبیِ وحدت و اتحاد را به‌صورت مطلق بیان می‌کنند، ازاین‌دست گزاره‌هایند.

تا اینجا روشـن شـد که ارزش وحدت، تابع ارزش هدف آن اسـت. بنابراین اگر وحدت بـرای تحقـق هدفی حق باشـد، به‌اندازه‌ای کـه آن حق ارزش دارد، حفـظ آن وحدت نیز ارزش خواهد داشت. برعکس، اگر وحدت در راه ابطال حق یا تحقق امری باطل صورت پذیرد، نه‌تنها ارزشی ندارد، که به اندازهٔ ارزش منفی آن باطل، این وحدت نیز ارزش منفی خواهد داشـت. پس تصور نکنیم که وحدت، خود ارزشـی مطلق اسـت و اتحاد باید به هر قیمتی و در همه‌جا حفظ شود.

ج) وحدت میسور؛ وحدت در قلمرو رفتار

برای رسیدن به پاسخ پرسش‌هایی که در آغاز بحث مطرح کردیم، نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه کرد این اسـت که **اتحاد و هماهنگ شدن، تنها در قلمرو رفتار انسان‌ها میسور است و در فکر، اعتقاد و ایمان نمی‌توان بنا را بر تبعیت از غیر گذاشت.** ازاین‌روسـت کـه در دین، اکراه ـ چه برای حق و چه برای باطل ـ معنا ندارد. اگر اکراهی هم صورت گیرد، اکراه بر انجام یا ترک عملی است. حداکثر کاری که اکراه‌کننده می‌تواند انجام دهد این است که مانع شود شخص برطبق اعتقاد خویش عمل کند یا او را وادار کند که عملی برخلاف مقتضای اعتقاد خود انجام دهد. داستان یاسر، سمیه و عمار ازاین‌قرار بود که مشرکان آنها را بر برائت از اسلام اکراه کردند؛ اما هیچ‌یک از آنان نتوانستند اعتقاد آن پاک‌سیرتان را سلب کنند. یاسر و سمیه در برابر آن نااهلان مقاومت کردند و حاضر نشدند از اسلام


محمد رسول الله

اظهار برائت کنند و مشـرکانِ خبیث نیز خون پاکشـان را بر زمین ریختند؛ اما عمار در ظاهـر، اظهـار برائـت کرد و جانش را نجـات داد. پس از این ماجرا وجـدان پاک عمار او را آسـوده نگذاشـت و آرامـش او را سـلب کرد. تردیدی کـه او را آزار مـی‌داد این بود که نمی‌دانست کار درستی انجام داده است یا نه؛ تا اینکه خدمت طبیب دو عالم، رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرف شد.[1] حضرت علت اضطراب وی را جویا شدند و وی عرض کرد: «می‌ترسم هلاک شده باشم» و سپس جریان را نقل کرد. دراین‌بین، این آیه نازل شد: «مَـنْ كَفَـرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِـهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمان وَلكِنْ مَـنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ»[2]؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شوند ـ به‌جز آنها که تحت فشـار واقع شـده‌اند، درحالی‌که قلبشان آرام و باایمان اسـت ـ آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان! حضـرت فرمودند تو کار درسـتی انجام دادی؛ جان خویـش را حفظ کردی و درعین‌حال هیچ اضطراب و شکی در ایمانت پدید نیامد.

آنچه مسلم است، این است که نمی‌توان اعتقاد قلبی را به خاطر دیگری یا برای حفظ وحدت تغییر داد؛ چراکه چنین امری شدنی نیست. اعتقـاد و ایمـان، تابع مبادی ویژه‌ای اسـت و

---

۱. ر.ک: محمدبن‌حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص۴۲۸؛ محمدبن‌عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۰، ص۱۲۴.

۲. نحل، ۱۰۶

اگر آن مبادی وجود داشته باشند، ایمان پا به قلب انسان می‌گذارد و اگر نباشند از ایمان خبری نخواهد بود. آنچه موضوع بحث ماست، هماهنگی در «رفتار» برای حفظ یک‌پارچگی اجتماع است. رفتار انسان‌هاست که موضوع ائتلاف عملی قرار می‌گیرد. این ائتلاف می‌تواند امری صحیح یا غلط باشد که در ادامه به بررسی این مسئله می‌پردازیم.

د) ارزش ائتلاف رفتاری (تقیه)

در اسلام سلسله احکامی وجود دارد که تابع عناوین خاصی است و در فقه به «عناوین ثانوی» معروف است، و احکامی هم که به تبع آنها ثابت می‌شوند «احکام ثانوی» خواهند بود. بیشتر این عناوین در متن قرآن یا احادیث آمده‌اند. برای نمونه یکی از این عناوین، اضطرار است که قرآن در این باره می‌فرماید: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيكُمُ الْمَيتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزيرِ وَما أُهِلَّ بِهِ لِغَيرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ باغٍ وَلا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيم»[1]؛ خداوند، تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. آن کسی که مجبور شود، درصورتی‌که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست. خداوند بخشنده و مهربان است. بنابراین اگر انسان به خوردن طعامی حرام، اضطرار پیدا کند، چنانچه ستمگر و متجاوز نباشد، مرتکب گناهی نشده است.

---

۱. بقره، ۱۷۳

این سخن بدین معناست که حکم اولی خوردنی‌های حرام به‌واسطه اضطرار برداشته می‌شود. این حکم را حکم ثانوی گویند.

تقیه، نمونه‌ای از احکام ثانوی است که در قرآن بدان اشاره شده است: «لایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً»[1]؛ افراد با ایمان نباید به‌جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هرکس چنین کند هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد، مگر اینکه از آنها بپرهیزد (تقیه کند).

«تُقاة» به معنای تقیه است. تقوا، تقیه و تقاه هر سه اسم مصدر از فعل «اتّقی» و دارای یک معنا هستند[2] و تقیه عنوانی ثانوی بوده، بالتبع حکمی ثانوی دارد. در مبانی فقهی ما آمده است که گاه بین خود مسلمانان نیز تقیه ضرورت می‌یابد. داستان عمار تقیه از مشرکان بود، اما در روایات ما آمده است که این نوع تقیه، در بین خود مسلمانان نیز جاری است و آن در جایی است که مسلمانان با هم اختلاف پیدا کنند و این اختلافات به حدی شدت یابد که اگر مسلمانی از مسلمان دیگر در عمل تبعیت نکند، جانش به خطر افتد. در روایات آمده است: «التَّقِیَّةُ دِینِی وَدِینُ آبَائِی»[3]؛ تقیه دین من و دین پدران من است.

---

۱. آل‌عمران، ۲۸.

۲. محمدبن‌مکرم‌ابن‌منظور، لسان العرب، ذیل واژه تُقاة.

۳. احمدبن‌محمدبن‌خالد برقی، المحاسن، ص۲۵۴.

مـا در روایـات با این معنا فـراوان برخورد می‌کنیـم. این مسـئله هنگامی موضوعیت می‌یابـد که امر دایر شـود بین اینکه انسـان عملـی واجب را مانند فرقـه خاصی انجام دهد، مثلاً نماز را دست‌بسته بخواند و جانش سالم بماند، یا اینکه مطابق حکم اولی انجام دهد و جانش را در معرض خطر قرار دهد. در چنین هنگامه‌ای مصلحت عناوین ثانوی با مصلحت حکم اولی تزاحم می‌یابد. اینجاسـت که شـارع مقدس آن مصلحتی را که مانع عمل به حکم اولی است، مهم‌تر می‌داند. ازاین‌رو چشم‌پوشی کردن از حکم اولی و اجرای حکم ثانوی را امر می‌فرماید. این رفتار، «تقیه خوفی» نام دارد و همه فقها به آن فتوا داده‌اند.

نوع دیگری از تقیه، «تقیهٔ مداراتی» است که حضرت امام خمینی رَحِمَهُ‌اللهِ عَلَیْهِ به‌خصوص روی آن تکیـه فرموده‌انـد و برخی از فقهای دیگر هم بدان فتوا داده‌اند[1]. تقیه مداراتی بدین معناست که اگر انسان بخواهد بنا بر فتوای مذهب خویش عمل کند، جان وی به خطر نمی‌افتد، امّا مصلحتی اجتماعی ـ اسلامی در معرض خطر قرار گرفته، کدورت، دشمنی و پراکندگی بین مسلمانان به وجود می‌آید و این موجب می‌شود که دشمنان فرصت سوءاستفاده پیدا کنند و عزت و مصالح جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهند.

---

۱. ر.ک: مرتضی‌بن‌محمدامین الانصاری، رسائل فقهیه، ص۷۵؛ هاشم آملی، المعالم المأثورة، ج۴، ص۲۸۸؛ محمدعلی اراکی، کتاب النکاح، ص۳۰۴.

ما معتقدیم روح مطهر پیامبر رحمت ﷺ همواره مراقب و هدایتگر و مهربان
بر احوال مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی هستند.



آنگاه که خطایی از فرزندان این پدر مهربان و بزرگوار سر زند، خاطر ایشان رنجیده میشود و هرگاه که مسلمین به درسهای ایشان عمل نمایند، قلب مبارکشان مسرور میگردد.

بخشی از پیام رهبر انقلاب اسلامی
به‌مناسبت هفته وحدت
۸/شهریور/۱۴۰۵



امام خمینی رحمه‌الله در تبیین این مسئله، استدلال‌های فراوانی اقامه کرده‌اند و جایگاه این نوع تقیه را آن هنگام می‌دانند که بین مصلحت حکم اولی و مصلحتی اجتماعی مانند حفظ عزت اسلامی و قدرت مسلمانان در مقابل دشمنان، تزاحم افتد. ایشان با بیانی مستدل بسیاری از روایاتِ تقیه را ناظر به این موضوع می‌دانند و ما را از اختصاص این روایات به «تقیهٔ خوفی» پرهیز می‌دهند.[1]

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که **ارزش تقیه، یعنی ارزش عمل به حکم ثانوی، تابع مصلحتی است که در حکم ثانوی است و اگر تقیه، موجب از دست رفتن مصلحتی قوی‌تر باشد، نمی‌توان آن را جایز شمرد.** امام خمینی رحمه‌الله می‌فرمایند: در صورتی تقیه ـ چه خوفی و چه مداراتی ـ مشروع است که موجب تفویت مصلحتی قوی‌تر نشود، و با این تعبیر که «تقیه در مهامّ امور نیست»، مسئله را به‌خوبی روشن می‌کنند. بنابراین اگر جان رسولی الهی یا امامی معصوم در خطر باشد یا خطر حمله به خانهٔ خدا وجود داشته باشد، نمی‌توان صحبتی از تقیه به میان آورد.

در این موارد، حفظ جان موجب از بین رفتن مصلحتی قوی‌تر می‌شود. امام خمینی رحمه‌الله در جریان مبارزه با طاغوت زمان خویش فرمودند: «امروز تقیه حرام است...

---

۱. ر.ک: سیدروح‌الله موسوی خمینی، الرسائل العشرة، ص۵۶ و ۷۰.

ولو بلغ ما بلغ»[1]! چشم تیزبین پیر ما اسلام را در خطر می‌دید و چنین احکام نابی را صادر می‌کرد تا گوهر گران‌بهای دین را حفظ کند. او تقیه در برابر شاه خبیث را جایز ندانست و به هماهنگی رفتار با آن دستگاه کثیف فتوا نداد؛ چراکه ارزشی برای زندگی به قیمت ذلت و نابودی اسلام قایل نبود. ارزش جان ناقابل ما کجا و ارزش اسلام عزیز کجا! ایشان تشخیص داده بودند که اصلِ اسلام عزیز در معرض خطر قرار گرفته و نوبت، نوبت کربلاست. ازاین‌رو فرمودند: «امروز تقیه حرام است... ولو بلغ ما بلغ!» اگر برای حفظ اسلام لازم باشد صدها و هزارها جان قربانی شوند، باید بشوند تا اسلام محفوظ بماند. همه اینها به خاطر این است که **خود تقیه ارزش ذاتی ندارد؛ بلکه ارزش آن به سبب نتیجه‌ای است که بر آن مترتب می‌شود. اگر حاصل تقیه، از دست رفتن واقعیتی باشد که از جان و وحدت ما ارزشمندتر است، این تقیه چه ارزشی دارد؟** البته تشخیص این‌گونه موارد به عهده فقیه آگاه به زمان است که شرایط اجتماع را درک می‌کند. او می‌تواند حکم دهد که تقیه دیگر جایز نیست.

به‌هرحال در اسلام چنین حقیقتی وجود دارد که گاه حکمی به‌منزله حکم اولی ثابت می‌شود و گاه مصلحتی قوی‌تر رخ می‌نماید و برای حفظ آن مصلحتِ مهم‌تر، عنوانی ثانوی بر موضوع مترتب می‌شود و حکم آن موضوع تغییر می‌یابد. این مسئله در

---

۱. صحیفهٔ امام، ج۱، ص۱۷۸.

مسـائل اجتماعـی نیز مصادیقـی دارد و ازجمله مصادیق آن، تقیه اسـت. بنابراین اگر تقیـه باعـث شـود که اصل تشیع از بین برود و به خاطر دفـاع نکردن ما از معارف عزیز آن، به‌تدریج حقیقت تشیع فراموش شود، در اینجا تقیه معنا ندارد. مگر نه این است که حقیقت تشیع، عزیزتر، گران‌بهاتر و ارزشـمندتر از جان ماسـت؟ اما اگر حفظ همین مذهب تشیعِ عزیز در فراز و نشیب زمانه با حفظ اصل اسلام در تزاحم قرار گیرد، البته حفـظ اصـل اسلام از ارزش بـالاتری برخوردار اسـت. اگـر آتش اخـتلاف مذهبی چنان در بین مسـلمانان بالا گیرد که حاصل عمل به مذهب خویش، چیره شـدنِ دشـمنِ درکمین‌نشسـته و نابودی اسـاس اسلام باشد، شایسته اسـت که انسان از عمل به مذهب تشیع صرف‌نظر کند تا اصل اسلام عزیز پابرجا بماند.

با توجه به آنچه گفتیم، معلوم می‌شود وحدت با کسانی که راهی باطل رفته‌اند و اکنون که در مبارزات سیاسی شکست خورده، در ضعف به سر می‌برند و برای حفظ و تقویت خود دعوت به وحدت می‌کنند، ارزشی ندارد.

مقصود آنان از وحدت این است که دیگران را تابع خویش کنند. این وحدت چه ارزشی دارد؟ **آنچه مهم است، نتیجه‌ای است که بر وحدت مترتب می‌شود. حاصل وحدت باید تقویت جبهه حق و تضعیف جبهه باطل باشد. پس ارزش اتحاد در عمل و هماهنگی در رفتار، ارزشی وسیله‌ای است**؛ بـه ایـن معنـا که ارزش آن تابع هدفی اسـت که بر ایـن وحدت مترتب

می‌شـود. اگر اتحاد حاصلی نداشـته یا ضرر داشته باشد، این اتحاد نه‌تنها هیچ ارزشی نخواهـد داشـت، که ارزش آن منفی اسـت. بایـد ببینیم از اینکه مـا در عمل از وظیفه خـود صرف‌نظـر و با رفتـار دیگران موافقـت می‌کنیم، چـه نتیجه‌ای به‌دسـت می‌آید؟ اگـر مصلحـتِ آن نتیجه، اقوی و به حق نزدیک‌تر باشـد و بیشـتر موجب عزت جامعه اسلامی شـود، آن اتحاد ارزشـمند اسـت؛ امـا اگر با این اتحاد، حـق رفته‌رفته فراموش شده، ارزش‌ها از بین بروند و اعتقادات فاسد شوند، آن اتحاد ضدارزش است.

هـ) راهکارهای تحقق وحدت مطلوب در برابر انواع اختلاف

آنچه می‌تواند ما را به راهکارهای تحقق وحدت مطلوب رهنمون سازد، بررسی ریشه‌های اختلاف در جامعه است؛ زیرا چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، وحدت مورد نظر ما در برابر اختلاف قرار می‌گیرد و معنای دعوت به وحدت، دعوت به کنار گذاشتن اختلاف‌هاست. بنابراین باید نخسـت معنای اختلاف، انواع اختلاف‌ها و ریشه‌های به وجود آمدن آنها را بررسی کرد تا بتوان راه از بین بردن آنها را شناخت.

اول. واکاوی معنای اختلاف

در مباحـث عقلـی، وحـدت در مقابل کثرت قرار می‌گیرد، امّا در مسـئله مورد بحث ما، وحـدت در مقابـل اختلاف مطرح می‌شـود؛ یعنی در این بحث وحـدت به معنای نبود اختلاف و دعوت به وحدت به معنای درخواست کنار گذاشتن اختلاف‌هاست. ازاین‌رو

برای روشـن شـدن بیشـتر مفهوم وحدت مورد نظر، باید معنای اختلاف را نیز بررسـی کنیم.

دو موجود ممکن اسـت کاملاً مثل هم باشـند؛ به‌گونه‌ای‌که شـناخت یکی از دیگری به‌سـادگی امکان نداشته باشد. معمولاً کالاهایی این‌گونه‌اند که با اصول فنی ساخته می‌شوند. در این موارد کثرت هست، اما اختلافی در میان نیست. این وحدت با کثرت و تعـدد منافـات ندارد، بلکـه در مقابلش اختلاف و تفاوت قـرار می‌گیرد. پس اختلاف بین دو شـیء، زمانی مطرح می‌شـود که آن دو مثل هم نباشند. دو چیز وقتی مثل هم نبودنـد می‌گوییـم باهم اختلاف دارنـد. بنابراین معنای اختلاف جنگ و نزاع نیسـت، بلکه وجود تفاوت است.

دوم. انواع اختلاف

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان اختلاف‌ها را بر دو قسم کلی دانست: یکی اختلاف‌های تکوینی که انتخاب و اختیار انسـان در آن نقشـی ندارد و دومی اختلاف‌هایی که اختیار انسان در آنها مؤثر است.

یک) اختلاف‌های برخاسته از نوع آفرینش

همان‌گونه که گفتیم، نوع اول اختلاف، اختلاف تکوینی است که به طبیعت موجودات بازگشت دارد. هنگامی که طبیعتِ دو موجود مثل هم نبوده، با یکدیگر تفاوت داشته

باشـند می‌گوییـم آن دو از لحـاظ تکوینی با یکدیگر اختلاف دارنـد. برای مثال طبیعت درخـت با طبیعت سـنگ تفاوت دارد و این دو تکویناً با هـم اختلاف دارند. اکنون این پرسـش مطرح می‌شـود که آیا وجود چنین اختلافی امر بدی به‌شمار می‌آید؟ آیا اگر دو موجود از حیث تکوین باهم فرق داشته باشند، بد است؟ پاسخ را با یک پرسش روشن می‌کنیم: آیا اگر اختلاف تکوینی وجود نداشت، اصلاً جهان هستی به وجود می‌آمد؟ اگر اختلافات تکوینی وجود نداشته باشند، اصلاً زندگی انسانی ناممکن می‌شود و جامعه انسـانی شـکل نمی‌گیرد. اسـاس این عالم نیز به همین صورت اسـت. اگر اختلافات تکوینـی در کار نبودنـد، ایـن عالم تحقق نمی‌یافت. اگر چنیـن اختلافاتی بین زن و مرد نباشد، نسل انسان بقا نخواهد داشت. پس اصل اختلافات تکوینی که ربطی به اعمال و اختیارات ما ندارند، لازمه وجود این عالم‌اند و اگر وجود نداشته باشند راه فیض الهی مسدود می‌شود. بقای این عالم به همراه زیبایی‌های آن، همه به خاطر وجود اختلافات تکوینـیِ اجـزای آن اسـت و این، عین زیبایی اسـت. قرآن کریم به این حقیقت اشـاره می‌کند: «الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیءٍ خَلَقَه»[1]؛ او همان کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید. نمونه‌ای دیگر از اختلاف‌های تکوینی، بهره‌مندی متفاوت انسـان‌ها از اسـتعدادهایی طبیعی است. گرچه اراده و فعل انسان‌ها در بهره‌برداری از این استعدادها مؤثر است،

۱. سجده، آیه۷.

منشأ این بهره‌برداری‌های متفاوتِ کسبی، اختلاف‌های طبیعی و خدادادی است. برای نمونه ممکن است کسی به خاطر داشتن هوش و توانایی بیشتر، قوای بدنی خود را بیشتر به کار گیرد و خلاقیت و ابتکار بیشتر او، زمینه بهره‌های مادی بیشتری را برای او فراهم کند. ازاین‌رو یکی از نتایج این اختلاف‌ها ثروتمند شدن عده‌ای و فقیر شدن عده‌ای دیگر است. جدا از مسائل ارزشی دیگر، آیا خود اینکه توانایی انسان‌ها مختلف است و این اختلاف‌ها منشأ بهره‌های اختیاری و کسبی جدیدی می‌شوند، خوب است یا بد؟ این‌گونه اختلاف‌ها در نظام خلقت و در تدبیر عالم منظور شده‌اند و خداوند هدف از چنین اختلاف‌هایی را این‌گونه بیان می‌فرماید: «وَهُوَالَّذی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما آتاکُم»[1]؛ و او کسی است که شما را جانشینان خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد (توانایی‌های شما را متفاوت قرار داد) تا شما را به‌وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده، بیازماید.

بنابراین اگر کسانی مواهب مادی بیشتری دارند، تکالیف ویژه‌ای هم بر عهده آنها خواهد بود و به‌این‌ترتیب زمینه امتحان آنها فراهم می‌شود. اصل وجود این عالم برای آن است که انسان‌ها در معرض امتحان‌های مختلف قرار گیرند و خودشان مسیر خویش را برگزینند تا مقدار اطاعت ایشان از خداوند معلوم شود. خداوند به

---

۱. انعام، آیه۱۶۵.

هر انسانی استعدادی ذاتی بخشیده است و این اختلاف خدادادی این زمینه را فراهم می‌کند که افراد در جامعه موقعیت‌های مختلفی پیدا کنند. این موقعیت‌های مختلف، تکالیفی مختلف را اقتضا می‌کنند و این امر به معنای فراهم شـدن زمینه‌های امتحان اسـت. ازایـن‌رو برای یافتن پاسـخ پرسـش مزبور، باید به این نکته توجـه کنیم که اگر چنین زمینه‌هایی وجود نداشته باشند، امتحانی انجام نمی‌گیرد و وقتی امتحانی انجام نگیرد، تکاملی نیز حاصل نمی‌شود؛ در این صورت غرضِ خلقت تحقق نمی‌یابد. **اساساً خداوند انسان را آفریده تا او با اختیار و انتخاب خویش مسیرش را تعیین کند و به کمالی که خدای سبحان در بندگی و اطاعت خویش قرار داده، نایل شود. بنابراین این اختلاف‌ها جزو زیـبایی‌های جهان خلقت است**؛ در اصل هدف آفرینش منظور شـده و وجودش ضروری است. البته اختلاف تکوینی که اختیار افراد در آن اثرگذار نیست از کانون بحث ما خارج است و تنها برای جامعیت بحث آن را طرح کردیم.

دو) اختلاف‌های برخاسته از اختیار انسان

نوع دوم اختلاف، اختلاف‌هایی اسـت که اختیار انسـان در آنها مؤثر اسـت که برای آن می‌توان دست‌کم سه قسم برشمرد: ۱. اختلاف در سلیقه، ۲. اختلاف در انتخاب دین، ۳. اختلاف در عمل به دین.

۱.اختلاف در سلیقه

گاه اخـتلاف، تنها برخاسـته از سلایقِ متفاوت اسـت و هیچ‌کـدام از طرف‌های اخـتلاف، ارزش اخلاقـی، دینی یـا عقلی ثابتـی ندارند. چنیـن اختلافاتی چندان اهمیتـی ندارنـد. برای نمونه مردم شـهر الف، لباس تیره‌رنگ و مردم شـهر ب، لباس رنگ روشـن را می‌پسـندند؛ یا در ساختمان‌سـازی در گذشته یک شکل ساختمان را می‌پسندیدند، اما اکنون شرایط اقتضا می‌کند که شکل ساختمان عوض شود.

در گذشـته معمولاً خانه‌ها دو بخش داشـت: اندرونـی و بیرونی. اندرونی ویژه افراد خانواده بود و بیرونی اختصاص به ملاقات با دیگران داشـت و کسـانی که نامحرم‌اند. کسی که وارد خانه می‌شد، نخست نه به حیاط و ساختمان، بلکه به دهلیزی وارد می‌شـد که بین آن دهلیز و حیاط خانه، دالانی فاصله می‌انداخت. حیاط خانه بخش مجزایی از خانه را تشـکیل می‌داد و اندرونی خانه هم بخشـی بـود کـه نامحرم اصلاً وارد آن نمی‌شـد. بیرونیِ خانه هم قسـمت‌های مختلفی داشـت و همه بخش‌های مختلف آن از درب خانه فاصله داشـتند تا اگر درب خانه باز ماند، امور خصوصی خانه آشکار نشوند.

در یزد و در خانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کردیم، فاصلهٔ بین اتاق نشیمن با درب خانـه تقریبـاً پنجاه متر بـود. درب خانه هم دو گونه کوبه داشـت: یکی کوبه‌ای مُشـتی کـه ویژهٔ مردان بود تـا اهل خانه بدانند کوبندهٔ درب خانه مرد اسـت و دیگری کوبه‌ای حلقه‌ای که نشانهٔ این بود که کوبنده، خانم است. اینها نمونه‌ای از آداب، رسـوم و فرهنـگ گذشـته مـا بود؛ امـا امروزه معمولاً آشـپزخانه را نیز داخل سـاختمان و به‌صورت باز می‌سازند و بین آشپزخانه، سالن و اتاق‌ها هم فاصله‌ای نیست و این ازنظر بهداشتی هم مطلوب نیست. بااین‌همه بسیاری تنها به سبب پیروی از مُد این طرح را اجرا می‌کنند. البته یکی از علل آن هم این اسـت که زمین و فضای کمتری اشـغال شود. تا زمانی که عناوینی ثانوی بر این امور عارض نشود، احکام حلال و حرام بر آنها بار نمی‌شود و چندان اهمیتی هم ندارند و بیشتر به اختلاف سلیقه‌ها بازمی‌گردند.

۲. اختلاف در انتخاب دین

گاهی منشأ اختلاف به ارزش‌هایی واقعی و مورد تأکید دین بازمی‌گردد؛ به‌گونه‌ای‌که انبیای الهی یک راه را منتهی به خوشبختی ابدی، و پایان دیگری را شقاوت جاودان می‌دانند. اینجا صحبت سـلیقه نیسـت؛ بلکه مسئله بسیار جدی است. قرآن



کریـم می‌فرمایـد: «إِنَّـا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِـلَ وَأَغْلالاً وَسَـعِيرا»[1]؛ ما بـرای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شـعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم. هنگامی که خداوند می‌فرمایـد اگـر بیراهـه برویـد نتیجه‌اش غل، زنجیـر و آتشِ برافروخته اسـت، چگونه می‌توان از کنار این سـخن به‌سـادگی گذر کرد و انتخاب راه را به سـلیقه افراد واگذاشت؟! عقل انسان به او اجازه نمی‌دهد که در مقابل چنین انتخابی سهل‌انگار باشد. حتی عقل با وجود احتمال چنین نتایجی ـ اگرچه ضعیف باشد ـ بی‌اعتنـایی را برنمی‌تابـد؛ چراکه محتمل بسیار قوی اسـت و بـا قوت گرفتن محتمل، اگرچه انسـانْ ایمانی قوی هم نداشـته باشـد احتمال یک درصد هم منجز است. حاصل‌ضرب احتمال در پایه محتمل، تعیین‌کننده ارزش احتمال است. اگر اختلاف در این‌گونه امور باشد، دیگر مسئله اختلاف سلیقه و اینکه هر محله‌ای نوعی غذای خاص طبخ می‌کند نیست، بلکه سعادت انسان مطرح اسـت. هزاران پیامبر یکی پس از دیگری آمده‌اند و همگی یک‌رنگ و هماهنگ انگشت اشاره را به یک سو نشانه رفته و تنها همان یک صراط را مسیر سعادت ابدی انسـان دانسـته‌اند. ایشـان با جوش و خروش و فریاد بلند، انسـان را از راه‌های دیگر برحذر داشته و انتهای صراط‌های دیگر را دردناک توصیف کرده‌اند.

---

۱. انسان، آیه۴

اگـر اخـتلاف در این‌گونه امور شـکل گرفت، حقیقتاً یافتـن راه صحیح ضرورت می‌یابد.

ایـن انتخـاب با هـدف نهایی آفرینش ارتبـاط می‌یابد و به تبع آن مسـئله دین مطرح می‌شود. این‌گونه از اختلاف، تکوینی و جبری نیست؛ یعنی چنین نیست کـه نوزاد انسـان در بـدو تولد بـه‌صورت جبری بـا دینی خاص پا بـه عرصه دنیا گـذارد؛ بلکـه انتخاب دین و روشـی خـاص برای زندگی در این دنیـا به خود فرد واگذار شده است و به اختیار وی بستگی دارد. در این انتخاب، عوامل بسیاری مؤثرنـد و فرمول‌هـای بسیار پیچیده‌ای وجود دارند. البته مقصود ما از دین در اینجا سلسـله‌ای از باورهاسـت که به دنبال آن ارزش‌هایی مطرح می‌شـوند و آن ارزش‌هـا اعمال و رفتـاری را ایجاب می‌کنند. به تعبیر دیگر مقصود، باورها و ارزش‌هاسـت و رفتارهایی که از آنها ناشـی می‌شوند؛ مانند درختی که ریشه‌ای دارد و تنه درخت بر آن اسـتوار شـده اسـت و شاخ و برگ درخت بر تنه آن قوام یافته‌اند. در اصطلاح رایج اگر این شـاخ و برگ، خداپسـندانه باشـد آن را دینی و اگر خداپسندانه نباشد آن را ضددین می‌دانیم.

البتــه دیــن در اصطلاحی دیگر به‌گونه‌ای تعریف می‌شــود[1] کــه حتی ضددین به معنای رایج را دربرمی‌گیرد. خدای ســبحان بــه رسول خود می‌فرماید: «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُون... لَکُمْ دینُکُمْ وَلِیَ دین»[2]؛ به کافران بگو... دین شما برای خودتان، دین من هم برای خودم.

ایــن نوع اخــتلاف، پیامدهای ویژه‌ای به دنبال دارد که بجاســت به برخی از آنها اشاره کنیم؛ از جمله آنکه **وقتی پای انتخاب عقیده، ارزش، احکام و عمل به احکام به میان می‌آید، اختلافات فراوانی نمود می‌یابند و هر روز دامنه آنها گسترده‌تر می‌شود.** در کشورهای غربی شــاید روزی نباشــد که فرقه مذهبی جدیدی به وجود نیاید! معمولاً هر سال فرقه‌های مذهبی جدیدی در مغرب‌زمین به‌ویژه در امریکا پدید می‌آیند. به تبع عقیده و ارزش، پای مؤاخذه و تکالیف شرعی نیز به میان خواهد آمد. قرآن داستان پیدایش این اختلاف را چنین بیان می‌فرماید: «کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ إِلاَّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ یهْدی مَنْ یشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیم»[3]؛

---

۱. برای آشنایی با اصطلاحات و تعاریف مختلف دین، ر.ک: حسن یوسفیان، کلام جدید، فصل اول.
۲. کافرون، آیه۶.
۳. بقره، آیه۲۱۳.

مردم [در آغاز] یک دسته بودند. [به‌تدریج اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شـد. در این حال] خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشـارت و بیم دهنـد و کتـاب آسـمانی، که به‌سوی حق دعوت می‌کرد با آنها فروفرسـتاد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشـتند، داوری کنند. تنها [گروهی از] کسـانی که کتاب را دریافت داشـته بودند و نشـانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحـراف از حق و سـتمگری، در آن اخـتلاف کردند. خداوند کسـانی را که ایمان آورده بودنـد، بـه حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری کرد و خداوند هرکس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

ازنظـر قـرآن مردم امتـی واحد بودند و ازلحـاظ فطری اقتضائاتی واحد داشـتند؛ امـا بیـن آنها اختلاف ایجاد شـد. رفته‌رفته این اختلافات موجب می‌شـوند که صرف‌نظر از مسـائل اعتقادی، مسـائل ارزشی نیز مطرح شوند؛ زیرا برخی بر اثر انگیزه‌ها و غرایض شخصی می‌خواهند منافع بیشتری کسب و به دیگران تجاوز کنند. در اینجا مسائلی همچون عدل، ظلم و قانون مطرح می‌شوند. حال کسانی کـه می‌خواهنـد قانون وضع کنند، خـود از انگیزه‌های اختلاف خالی نیسـتند و برای حل اختلاف انگیزه‌ای دارند. این انگیزه‌ها در قانون‌هایی که وضع می‌کنند منعکـس می‌شـود. ازایـن‌رو **کسی می‌تواند قانون واقعی وضع کند که خود فاقد**

انگیزه‌های اختلاف باشد و ذی‌نفع نباشد. لـذا خدای سـبحان پیامبران را مبعوث کرد (فَبَعَثَ اللهُ النَّبِیین). خداست که پیامبران صاحب شریعت را مبعوث می‌کند تا این اختلافات را رفع کنند؛ اما ازآنجاکه انسان موجودی عجیب و پیچیده است، در همیـن عوامل رفع‌کننـده اختلاف، اختلاف ایجاد می‌کند. خـدا پیغمبرانی را فرسـتاد و به همراه ایشـان کتابی آسـمانی نازل کرد تا اختلاف‌های مردم را رفع کننـد؛ یعنـی خداوند این کار را کرد تا همه تن به قـانون در دهند؛ حق را اعمال کنند؛ به همدیگر سـتم نکنند و زندگی سعادتمندانه‌ای داشته باشند؛ اما این انسـانِ ناسـپاس، در خود دین اختلاف ایجاد کرد؛ «وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ إِلاَّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیاً بَینَهُم»

در ایـن آیـه شریفـه تأکید بر اختلافی اسـت که از روی بغی، تجاوز و سرکشـی و به‌ناحق پدید می‌آید. «بغی» اینجا در مقابل حق اسـت. کسانی به‌ناحق در دین اختلاف ایجاد کرده و می‌کنند. این‌گونه افراد از راه‌های گوناگونی دست به ایجاد اختلاف می‌زنند. حتی کار را به جایی می‌رسانند که از نزد خود مطلبی را ساخته، به خدا نسبت می‌دهند. قرآن آنان را سرزنش کرده، می‌فرماید: «فَوَیلٌ لِلَّذینَ یَکتُبُونَ الْکتَـابَ بِأَیدِیهِـمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلا»؛ پس وای بر کسـانی

که با دســت خود کتابی را می‌نویســند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست! تا آن را به بهای کمی بفروشند».

گاه نیز اختلاف در دین بر اثر تحریف معنوی دین است. توضیح آنکه ستمکاران برای ایجاد اختلاف در دین دست به تحریف معنوی و ایجاد تشکیک در مقصود آیات الهی می‌زنند و این امری است که امروزه با عنوان تعدد قرائات، برای خود بازاری به راه انداخته است. این‌گونه از تحریف که شایع‌تر از تحریف لفظی است و از فراوانی بیشتری برخوردار است، موجب اختلاف بر سر معنا و مصداق سخن انبیــا می‌شــود و به دنبــال آن، گروهی روش خود را مصداق ســخن انبیا معرفی می‌کنند و در برابر، عده‌ای دیگر آیین خود را مصداق راه و رســم انبیا می‌دانند. این هنر ابلیس اســت که چنین شــاگردانی را پرورش داده است؛ شاگردانی که آنچه را خدا برای وحدت و رسیدن به حق و سعادت قرار داد، به‌منزلهٔ ابزاری برای اختلاف، کینه‌توزی، جنگ و بدبختی دنیا و آخرت به کار می‌گیرند. **تحریف معنوی دیــن درحقیقت به تکذیب آیات الهی می‌انجامد و قرآن کریم اینان را از ستمکارترین افراد معرفی می‌فرماید:** «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللهِ»[1]؛ پس چه کســی ســتمکارتر است از کسی که آیات خدا را تکذیب کرده است.

---

۱. انعام، ایه۱۵۷

به‌راستی چه کاری بدتر از این می‌توان انجام داد؟! اگر انسان تا پیش از نزول دین و کتاب می‌توانست بگوید: ما نمی‌توانستیم حق را از باطل تشخیص دهیم و نمی‌دانستیم رضایت خداوند در چیست شاید معذور بود؛ اما هنگامی که خدای سبحان کتاب نازل کرد، پیامبر فرستاد و پیامبران مردم را هدایت کردند، چرا در همین وسیلهٔ وحدت اختلاف ایجاد کردند؟! این بدترین اختلافی است که در عالم به وجود آمد.

۳. اختلاف در عمل به دین

مرتبه نازل‌تر از بداخلاقی مزبور این است که شخص دین را قبول دارد و واقعاً هم در موقع فتوا دادن حاضر است به حق اعتراف کند، اما در مقام عمل، حق را رعایت نکرده، هوای نفس خویش را مقدم می‌دارد و چه هزینه‌ها می‌دهد تا به‌جای حق به هوای نفس خود برسد. هوای نفس چنین انسانی اجازه نمی‌دهد که به دانسته‌های خود عمل کند.

موارد‌ی که بیان کردیم، همگی گونه‌های متفاوتی از اختلاف‌اند که در جامعه پدید می‌آیند. در ضمن روشن شد که دو مورد اخیر، ضدارزش‌اند.

سوم. راهکار اساسی قرآن؛ وحدت حول محور حق

اکـنون بـا توجه به وجود چنین اختلافاتی چه باید کـرد؟ **قرآن کریم برای حل اختلافاتی که مذموم شمرده شده‌اند و وجود آنها مانع سعادت بشر است و حل آنها در اختیار انسان قرار داده شده، راهی اساسی در پیش روی ما می‌نهد و آن وحدت براساس «حق» است.** قـرآن کریم کسانی را که درصدد اصلاح جامعه‌اند و هدفشان سعادتمندی خود و سایر افراد جامعه در دنیا و آخرت است و از ناهنجاری‌ها رنج برده، می‌خواهند با آنها مقابله کنند، بـه وحدت براسـاس «حق» دعوت می‌کند. آیـات بسیاری در قرآن کریم[1] بر این حقیقت تأکید می‌کنند که سرلوحه دین همه انبیای الهی این شعار بود: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»[2]؛ دین را به پا دارید و در آن اختلاف به وجود نیاورید.

شعار ایشان این بود که دین را با مضامین واحد، شفاف و قواعد مسلّم تشکیک‌ناپذیر عرضه کنید تا معیاری داشته باشید که خود دیگر منشأ اختلاف مردم نشود. **اگر دینی واحد و سالم وجود داشته باشد، می‌تواند اختلافات مردم را حل و مشکلات را برطرف کند، امّا با وجود اختلاف در خود دین، دیگر چه عاملی برای حفظ وحدت باقی می‌ماند؟**

---

۱. ر.ک: آل عمران (۳)، ۱۰۳.۱۰۴؛ انعام (۶)، ۱۵۳ و ۱۵۹؛ مؤمنون (۲۳)، ۲۳ و... .

۲. - شوری، آیه ۱۳.

خدای مهربان دین حق را با صدای رسای انبیای خویش به گوش جان انسان رساند تا او در مسیر زندگی خویش نوری در دست داشته باشد؛ در تاریکی‌ها سرگردان نباشد و در پرتو نور حق گام‌به‌گام به سعادت خویش نزدیک شود. او تنها به دعوت انسان به جوار خویش و به بهشت برین بسنده نکرد، بلکه چگونگی دستیابی به «مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»[1]؛ جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر را قدم‌به‌قدم به او نمایاند. بنابراین باید چشم‌ها را باز کرد؛ مشعلی از نور عقل در دست گرفت و با پیمودن راهی که منطق و استدلال عقلی در پیش روی ما می‌گذارد، مصداق حقیقی سخن انبیای الهی را اثبات کرد. مگر نه این است که مجموعه دُرافشانی آن مردان الهی حجت را بر خلق تمام کرده است؟ «رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»[2]؛ پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

منطق محکم انبیای الهی و نقشه راه ایشان آن‌قدر روشن و مملو از ادله متقن است که راهِ هر بهانه‌ای را سد می‌کند. حقیقت این است که اختلاف‌ها از آنجا پدید آمد که کسانی رگه‌های ناحقی را در دین پدید آوردند. بی‌شک اگر بر چهره زیبای حق، آلودگی‌های باطل

---

۱. قمر، آیه۵۵.
۲. نساء، آیه۱۶۵.

را درنیامیزند و حق، زلال و ناب بر فطرت الهی بشـر عرضه شـود، شـاهد هیچ اختلافی نخواهیم بود. اگر کسانی بخواهند اختلاف را حل کنند، باید رگه‌های ناحق را قطع کنند تا دین خالص که خداوند آن را از سر لطف خویش فروفرستاده است، برای همه مردم روشـن و بر همه جهان حاکم شـود. **ما باید از سویی در راه تبیین حق بکوشیم و آن را در اختیار مردم قرار دهیم و از سوی دیگر رگه‌های باطل را نیز معرفی کنیم تا کسی به آنها مبتلا نشود. این ایده‌ای کلی و اساسی است که خدای سبحان ابتدا از خود انبیای الهی خواسته** و فرموده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذی أَوْحَينا إِلَيکَ وَ ما وَصَّينا بِهِ إِبْراهيمَ وَ مُوسى وَ عيسى أَنْ أَقيمُوا الدِّينَ وَلاتَتَفَرَّقُوا فيه»؛ آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه فرموده بود؛ و آنچه بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

در مرحله بعد پیروان انبیای الهی را متوجه این امر دانسته، می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَلاتَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

یک) قدرناشناسی نعمت دین حق

سفارش قرآن به جمع شدن حول محور حق، مانند سایر هدایت‌های آن تنها راهکاری است که ضامن سعادت جامعه انسانی است؛ اما آیا این نصیحت و خیرخواهی خداوند عملی شد و انسان‌ها شکرگزار این نعمت خدای مهربان خویش بودند؟ همه می‌دانیم

که از همان آغاز حیات بشر، اختلاف‌ها در دین الهی پدید آمد و سرانجام در دین خاتم هم ـ که واپسین موهبت الهی برای انسـان‌ها تا روز قیامت اسـت و همان باید درمان همه دردهای اجتماعی انسان‌ها تا روز قیامت باشد ـ از همان روز رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف پدید آمد.

بنابراین گرچه راه حق، خود روشن و شفاف است، شیاطین خبیث از تلاش بازننشسته و هرجا توانسـته‌اند دسـت کثیف خود را به این آب زلال رسـانده و آن را آلوده کرده‌اند. آنها به مرور زمان با ایجاد شبهه‌ها و بدعت‌ها موجب مشتبه شدن راه و تحیر انسان‌ها در هنگامه انتخاب شده‌اند. ثمره تلاش دل‌های بیمار این شد که به‌طور عمد در میان امت اختلاف انگیختند تا برای خود مغازه‌ای باز کنند. این بیماردلان با بیان مصادیقی انحرافی از سخن رسولان الهی، دست به ایجاد فرقه‌های گوناگون زدند تا خود به مقام و ریاستی برسند. عده‌ای از این سیه‌رویان، جاه و مقام را برای استثمار دیگران می‌خواهند و شماری دیگر، از خم و راست شدن دیگران در برابر خود به وجد می‌آیند. چنین پدیده زشتی در ادیان پیشین فراوان دیده شده و زمانه ما نیز از آن مستثنا نیست. براساس آنچـه از آیات نورانی قرآن اسـتفاده می‌شـود، انگیزه پیدایـش فرقه‌های جدید مذهبی چنین آرزوهای پسـت و پلشـتی بوده اسـت.[1] غبار این اختلاف‌افکنی‌ها، آیندگان را در

---

۱. ر.ک: بقره (۲)، ۷۹؛ آل عمران (۳)، ۱۸۷ و... .

شـرایطی قرار داده و می‌دهد که تشـخیص حق برایشـان بسیار دشوار می‌شود. **در این شرایط چه چاره‌ای باید اندیشید؟ اگر کسی بخواهد دین حق را یاری کند، وفاداری خویش را به حق عملی سازد و گامی برای عملی ساختن سفارش قرآن و حل این اختلافات بردارد چه راهی را باید در پیش گیرد؟**

دو) بحث منطقی همراه با ادب؛ بهترین راه عملی ساختن توصیه قرآن

آنچـه در فضـایی کـه پیـش از این ترسیـم کردیم مهـم می‌نماید، این اسـت که نباید جویندگان راه حق از پای بنشسته، بر طبل ناامیدی بکوبند؛ بلکه براساس حکم عقلِ شریـف، بهترین راه گرد هم آمدن و یاری جسـتن از نور عقل است. باید کسـانی که باهـم اختلاف دارنـد بنشیننـد و عاقلانـه باهـم بحث کنند تـا معلوم شـود کدام دلیـل صحیح و کدام علیل است.



نکته‌ای که نباید از خاطر دور داشـت این است که گروهی

به‌عمد در آتش اختلاف می‌دمند و اجازه ورود روشنایی حق را به فضای دلگیر اختلاف نمی‌دهند. بسیاری از بزرگانِ فرقه‌های باطل، بالانشینی و حیات فرعونی خویش را در مبهم بودن فضا می‌بینند و اجازه برداشتن چشم‌بند از چشمان مریدان خویش را نمی‌دهند. به‌طورقطع برخی واقعاً عنادی ویژه با اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعه دارند و این عناد با آنان کاری کرده است که اگر داستان یا روایتی به نفع شیعه در کتابی از کتاب‌های خویش ببینند، در چاپ بعد یا آن را حذف می‌کنند یا مضمونش را بر ضدشیعه تغییر می‌دهند و با این کار به تاریخ، اسناد تاریخی، حقیقت و بشریت خیانت می‌کنند. به نص قرآن کریم، انسان‌های معاند هم وجود دارند. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُون * خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيم»[1]؛ کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد. خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

همچنین در سوره یس می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَينِ أَيدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَينَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُون * وَسَوَاءٌ عَلَيهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَيُؤْمِنُون * إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ

---

۱. بقره (۲)، ۷.۶.

بِالْغَیب»[1]؛ در پیش روی آنان سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و چشمانشان را پوشانده‌ایم، لذا نمی‌بینند! برای آنان یک‌سان است، چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند! تو تنها کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد.

این‌گونه نیست که همه تابع دلیل و برهان باشند. گاه خواسته‌های نفسانی و شیطانی در انسان رشد می‌یابند و منشأ لج‌بازی‌ها و تعصباتی بیجا در رفتار انسان می‌شوند و شخص بااینکه حق را می‌فهمد، آن را انکار می‌کند.[2] در هنگامه چنین اختلافاتی آنچه را

---

۱. یس (۳۶)، ۱۱.۹.

۲. ما نیز باید این خطر را جدی بگیریم و از اینکه مبادا روزی در برابر حق بایستیم به خدا پناه ببریم. باید مراقب بود که حتی کمترین مرتبه‌ای از این صفت زشت هم در وجود ما لانه نکند. هنگامی که با کسی بر سر مسئله‌ای گرچه کوچک بحث می‌کنیم، اگر در میانهٔ بحث فهمیدیم که سخن او حق است، باید خاضعانه بپذیریم و حاضر باشیم خود را بشکنیم. بیماری مقابله با حق از اینجا آغاز می‌شود که انسان در برابر سخن حق خود را نشکند و بخواهد برتری خویش را حفظ کند. مبادا ندای قرآن را فراموش کنیم که می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدُونَ عُلُوًّا فِي الأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقين؛«آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که ارادهٔ برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است» (قصص، ۸۳).

اگر این خوی شیطانی را از دوران جوانی از وجود خویش بیرون برانیم و با ممارست و تمرین، همیشه تابع حق باشیم و هنگامی که فهمیدیم اشتباهی از ما سر زده است با شجاعت اعلام کنیم که «اشتباه کردم»، بی‌شک هیچ ضرری متوجه ما نمی‌شود. بیاییم دست‌کم این راه را امتحان کنیم و ببینیم با این کار چگونه عزیزتر خواهیم شد. باید در این میدان با شیطان مبارزه کرد. کسانی که در رتبهٔ رؤسا، رهبران و اداره‌کنندگان جامعه قرار دارند وضعیتی بسیار حساس‌تر نسبت به دیگران دارند و وجود چنین رذیله‌ای در آنها فساد فراوانی ایجاد می‌کند (مؤلف).

نباید از نظر دور داشـت، پیروان این معاندان هسـتند. به‌طورحتم در میان اتباع اینان کسـانی هسـتند که حقیقتْ گم‌شـده آنهاسـت؛ اما دسـت نااهلان آنان را به اشـتباه انداختـه و چهـره نفاق بـا نقاب‌های رنگارنگ خود، چنان اعتمادشـان را جلب کرده که روش باطل آنها را باور کرده‌اند. اگر سخن از گفت‌وگوی علمی و منطقی به میان آوردیم هـدف از آن روشـن شـدن راه برای چنین افـرادی اسـت. **مباحثات و مذاکرات علمی، چه با سران معاندی که دام بر سر راه انسان‌ها پهن کرده‌اند و چه با به‌دام‌افتادگان، موجب غبارزدایی از فضای علمی جامعه می‌شود و راه را برای تشخیص حقیقت‌جویانِ صادق آسان می‌کند.**

من در طول زندگی هفتادوچندسـاله‌ام چنین اشـخاصی را فراوان دیده و صداقت آنها را از نزدیـک لمـس کـرده‌ام. در میـان فِرق گونـاگون اسلامـی، مسیحی و دیگـر ادیان، واقعـاً افـرادی بودنـد کـه اگـر انحصـار حـق در اسلام عزیـز و مذهب سـعادت‌بخش اهل‌بیت علیهم‌السلام برای آنها ثابت می‌شـد، بی‌درنگ آن را می‌پذیرفتند و تشیع در دل سـالم آنهـا آشیانـه می‌کرد. این نکته یاد و خاطره شـهیدی عزیز را به صفحات اول ذهنم آورد که آشنایی ما با ایشان سال‌ها پیش در مجلس خبرگان رهبری شکل گرفت. ماموستا شیخ‌الاسلام که به‌تازگی دستان کثیف فرقه‌ای گمراه، سعادتِ شهادت را برای او رقم زد، نماینده مردم استان کردستان در مجلس خبرگان رهبری بود و مذهب شافعی داشت.

عجیـب ایـن بود که رفاقت من با ایشـان از رفاقتم با بسیاری از دوسـتان دیگر بسیار بیشـتر و ژرف‌تـر بود. ایشـان هم در برابر با تعبیراتی محبت‌آمیـز، بسیار به بنده اظهار علاقـه می‌کـرد. در یکی از اجلاس‌های مجلس خبرگان رهبری، از اتفاق برای اسـتراحت در یک اتاق باهم بودیم و فرصتی شد تا مقداری باهم خصوصی صحبت کنیم. ایشان از علاقه و ارادت خانوادگی خویش، به‌ویژه پدرشان به اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سـخن بـه میـان آورد و گفت: پدر من قطب طریقـت نقش‌بندیه بود و پیش پای هیچ شـخصیتی از سیاسـی، اداری، علمی و... بلند نمی‌شـد؛ اما اگر شخصی از اولاد حضرت زهرا علیهاالسلام وارد بر ایشـان می‌شـد، تمام‌قد پیش پای او برمی‌خاست. در این اواخر که پیر شده بود و نمی‌توانست به‌راحتی از جای خود برخیزد، اگر سیدی وارد بر ایشان می‌شد، بـر مـا تکلیـف می‌کرد کـه زیر بغل‌هـای او را بگیریم و به او کمک کنیـم تا پیش پای آن سید برخیزد و خطاب به ما می‌گفت: ایشان از اولاد حضرت زهراست. باید به او احترام گذاشت. ماموستا شیخ‌الاسلام ادامه داد که «در خانواده ما نام چند نفر فاطمه است و مـردم بـرای آنها کرامت قائل‌اند و مهم‌ترین علـت این امر، زینت نام فاطمه بر وجود آنهاسـت». در پایان سـخنانش نیز افزود: «من معتقدم اگر کسـی به حضرت زهرا علیهاالسلام جسارت کند، کافر است!» من به‌شوخی گفتم: «پس شما از ما شیعه‌تر هستید». گفت: «نه، من سـنی هسـتم و مذهب من هم شافعی اسـت و همان‌طور که دیده‌اید نماز را

هم دست‌بسته می‌خوانم و به احکام فقه شافعی عمل می‌کنم، ولی علاقه ما نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام همان‌گونه است که توصیف کردم».

شاید اکسیر این محبت بود که پایان حیات او را با رنگ زیبای شهادت سرخگون کرد و به‌دست فرقه‌ای گمراه و گمراه‌کننده به شهادت رسید. **بسیاری از اهل تسنن به‌قدری به علمای گذشته خود اطمینان دارند که می‌پندارند سخنان شیعه درباره وقایع صدر اسلام جعلی است و چنین جسارت‌هایی که شیعه بدان اعتقاد دارد، به حضرت زهرا علیهاالسلام نشده و این امور در تاریخ شیعه جعل شده است.**



محیط و شرایطی که ایشان در آن قرار گرفته‌اند اجازه نمی‌دهد که به غیر از این فکر کند. بنابراین ما شیعیان نباید گمان کنیم که همه پیروان مذاهبِ دیگر افرادی معاند هستند، بلکه شاید بتوان گفت اکثریت مردم این‌گونه‌اند که اگر حقیقت را بشناسند، به آن ایمان می‌آورند. بخشی از این ماجرا به کوتاهیِ ما در انجام وظیفه بازمی‌گردد؛ چراکه آن‌گونه که باید و شاید

حقایق را برای دیگران بیان نکرده‌ایم. رسالتی که بر دوش ما نهاده شده این است که بکوشیم با دلیل و منطق و با شیوه‌ای که تعصبات طرف مقابل را تحریک نکند، حقیقت را به او بشناسانیم. فراموش نکنیم که آنها نیز انسان‌اند و معمولاً انسان‌ها این‌گونه‌اند که اگر کسی با بیانی منطقی و ملایم اشتباهاتشان را به آنها گوشزد کند، خطای خویش را می‌پذیرند. همه ما دوست داریم که با ما چنین رفتار شود. اگر کسی از آغاز با تندی، پرخاش و احیاناً با توهین با ما سخن بگوید، ما نیز در برابرش موضع می‌گیریم. پس آنچه را برای خویش می‌پسندیم، برای دیگران نیز بپسندیم. به‌یقین در پیش گرفتن چنین روشی بسیاری از اختلافات را برطرف خواهد کرد.

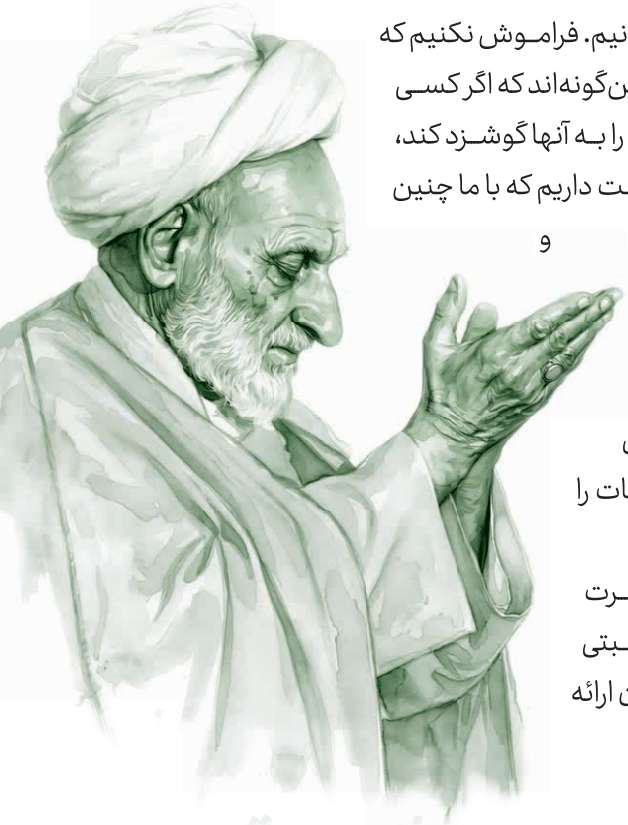

استاد فرزانه و وارسته، مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت رحمه‌الله، به مناسبتی راهکاری زیبا و متین برای بحث با مخالفان ارائه

داده، فرمودند: «صحیح نیست که ما در مقام بحث با پیروان مذاهب اهل تسنن، با شدت و حدّت از ابتدا درباره مسائلی سخن برانیم که موجب ناراحتی آنان می‌شود. برای این مقصود بهترین راه این است که ما بحث را با این سخن آغاز کنیم: شما در فقه تابع چهار نفر از علمای بزرگ هستید: ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمدبن‌حنبل. ابوحنیفه و مالک مستقیماً شاگرد امام صادق علیه‌السلام بودند و به این شاگردی افتخار می‌کردند. از ابوحنیفه نقل شده است که (**مَا رَأَیتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمد**)[1]؛ من فردی فقیه‌تر از جعفربن‌محمد ندیدم. همچنین از او نقل کرده‌اند که (**لَوْلا السَّنَتَان لَهَلَکَ نُعْمَان**)[2]؛ اگر آن دو سال [شاگردی امام صادق] نبود، نعمان (ابوحنیفه) هلاک شده بود. آیا تقلید کردن از شاگرد مانع تقلید کردن از استاد می‌شود؟ ما از استادِ بزرگان شما تقلید می‌کنیم و شما از شاگرد ایشان. پس چگونه است که شما مذهب شیعه را در کنار سایر مذاهب معتبر نمی‌دانید؟! مسلماً در مقابل این سخن، هیچ راهی جز قبول ندارند. آیا در جایی که شاگرد اعتراف کند که استاد بسیار از من عالم‌تر است و عمده معلومات دینیِ من از اوست، تقلید از شاگرد جایز است و تقلید از استادِ او نه؟ کدام منطق این روش را می‌پذیرد؟

---

۱. خلیل‌بن‌ایبک الصفدی، الوافی بالوفیات، ج۱۱، ص۹۹؛ محمدبن‌احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج۹، ص۸۹.
۲. عبدالعزیز دهلوی، مختصر التحفة الاثنی عشریة، با تلخیص سیدمحمود شکری الآلوسی، ص۹.

این راهکار آیت‌الله بهجت، همان راهکاری است که مرحوم شیخ محمود شلتوت آن را دنبال کرد و مذهب شیعه را در مصر معتبر دانست[1] و به دنبال آن برخی از قوانین مصر در زمان ایشان مطابق قوانین شیعه تغییر یافت. تغییر قانون طلاق در مصر نمونه‌ای از آن بود. آنها در مسئله طلاق، وقوع سه طلاق را در یک مجلس جایز می‌دانستند[2]؛ امّا قانون رسمی مصر مطابق قانون شیعه تغییر یافت و تصویب شد که سه طلاق باید در سه مجلس واقع شود[3]. البته این توفیق از برکات اقدام مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله بود که

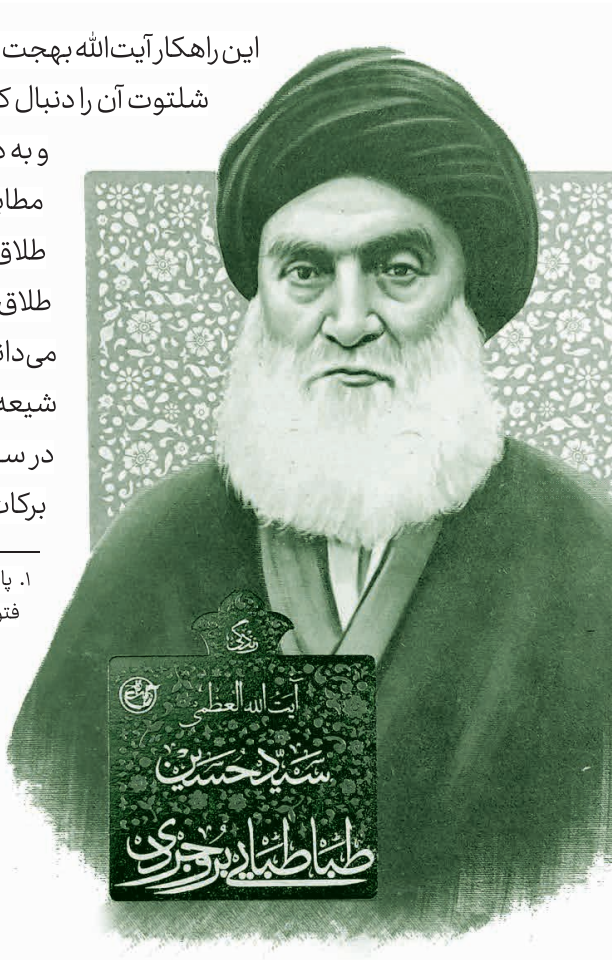

---

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، متن فتوای تاریخی شیخ‌محمود شلتوت، http://broujerdi.org/content/view/29/124.

۲. ر.ک: محمدبن‌احمد السرخسی، المبسوط، ج۶، ص۸۸ و عبدالرحمن الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج۴، ص۳۰۳.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، تأییدهای فتوای تاریخی شیخ‌محمود شلتوت، http://broujerdi.org/content/view/29/124.

دارالتقریب را تأسیس کردند و نماینده به مصر فرستاده، با علمای مصر تعامل داشتند و بین شیعه و اهل تسنن تقریب ایجاد کردند.[1]

ما نباید تصور کنیم که اهل تسنن بودن به معنای دشمن اهل‌بیت علیهم‌السلام بودن است. **اگر این باب باز شود و آنها حاضر شوند در کنار ابوحنیفه، برای امام صادق علیه‌السلام نیز اعتبار قائل شوند، درحقیقت رسمیت مذهب تشیع را پذیرفته‌اند و این موجب می‌شود که کتاب‌های گران‌سنگ ما در کشورهای آنها از حالت قاچاق بیرون آید.** اگر آنها با معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنا شوند، افرادی که طالب حقیقت‌اند رفته‌رفته به حقانیت مذهب تشیع پی خواهند برد. ما اگر راه مسالمت‌آمیزی را باز کنیم، جویندگانِ حقیقت راه را خواهند یافت. من در سفرهایم به کشورهای مختلف با اشخاصی برخورد کردم که علاقه‌شان نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام از آنچه در بین ما شیعیان شایع است کمتر نبود. در اندونزی با شیخی مصری ملاقات کردم و سخنان تحسین‌انگیزی از او درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام شنیدم. به او گفتم گویا شما مصری‌ها علاقه‌مند به اهل‌بیت علیهم‌السلام هستید؟ و او در پاسخ گفت: «بلکه ما شیدا و عاشق اهل‌بیتایم». در سفری که با جناب حجت‌الاسلام آقای مسعودی، تولیت آستانه حضرت معصومه علیهاالسلام به کشور مالزی داشتیم، در جلسه‌ای شرکت

---

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: رحیم ابوالحسینی، «پیش‌گامان تقریب، آیت‌الله بروجردی؛ آیت اخلاص»، مجلهٔ اندیشهٔ تقریب، ش۵، ص۹۹-۱۱۸

کردیـم کـه میزبـان آن شیخی از اهل تسـنن بود. در خاطرم هسـت کـه مداحی از اهل تسـنن در آن جلسـه چنان در مدح اهل‌بیت علیهم‌السلام مداحی کرد که اشـک از چشمان هر دو ما جاری شد.

به نظر می‌رسد در این جبهه حساس اگر ما با پیروان مذاهب دیگر برخورد پرخاشگرانه، تند و متعصبانه داشـته باشیم، نتیجه‌ای جز این ندارد که بر عناد آنهایی که معاندند افزوده می‌شـود و بـرای آنهـایی کـه بر اثر جهل، به باطـل مبتلا شـده‌اند بهانه‌ای پیدا می‌شود که از ما روی‌گردان شوند و بگویند اگر حق نزد آنهاست، چرا باید درشتی کنند و ناسزا بگویند و مطلب حق خود را با دلیل بیان نکنند؟ بنابراین در پیش گرفتن چنین روشی موجب آن است که عقیده ما را باطل بدانند. برخورد متعصبانه، به معنای اظهار مطلبـی بدون دلیل و همراه با پرخـاش، اگر نتیجه معکوس ندهد، نتیجه مطلوب نیز نخواهـد داشـت. **آنچه سودمند و نتیجه‌بخش است، سخن منطقی است. نباید راه را بر سخن منطقی سد کرد؛ چراکه هیچ پشتوانه عقلی و منطقی‌ای برای برگزیدن چنین رویکردی وجود ندارد. رفتار پرخاشگرانه، متعصبانه، خصومت‌برانگیز و کینه‌توزانه نه دلیلی عقلی دارد و نه دلیلی شرعی.**

از کسـانی که به اسـتناد برخی زیارت‌ها، لعن بر برخی افراد را فریاد می‌کنند، می‌پرسیم در کدام روایت و زیارت آمده اسـت که هرکه را مسـتحق لعن تشخیص دادید، بر مناره

بروید و تشخیص خویش را فریاد کنید؟ چگونه به این نتیجه رسیدید که چنان دیگران را تحریک کنید که شیعیان و دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام را در سرزمین‌هایی که در اقلیت‌اند به مشکل دچار کنید؛ تا آنجا که خونشان را مباح بدانند و ناموسشان را حلال و هیچ پیشرفتی هم در اهداف بلند اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام حاصل نشود؟ کدام دلیل عقلی و شرعی شما را به اینجا رساند؟ قرآن کریم سفارش می‌فرماید: «**وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**»[1]؛ به کسانی که غیرخدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها ازروی جهل، خدا را دشنام دهند. این‌چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت آنان به‌سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد.

آری، قرآن کریم در بسیاری از آیات باصراحت افرادی را سزاوار لعن شمرده و لعنت خدا، رسول و ملائکه را نثار آنها کرده است و بلکه می‌گوید: «**أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ**»[2]؛ خداوند آنها را لعن می‌کند و لعنت همه لعن‌کنندگان بر این افراد باد. این سخن صریح قرآن است؛ اما کدام آیه و کدام منطق ما را بر آن می‌دارد که کسانی را که در

---

۱. انعام، ۱۰۸

۲. بقره، آیه۱۵۹.

صدها مسئله باهم اتفاق‌نظر داریم و مقدسات همدیگر را محترم می‌شماریم و تنها در چند مسئله اختلاف داریم، چنان تحریک کنیم که از هر دشمنی با ما دشمن‌تر شوند؟ بااین‌حال **ایـن حق را برای خود قائلیم که در محافل علمی تحقیقی، در محیط سالم و دور از تعصبات گرد هم آییم و حقایق را بررسی کنیم و ببینیم کدام تاریخ، صحیح و کدام خطاست.** مـا معتقدیـم که اگر چنین نکنیم، به زبـان امروزی‌ها، به علم، زبان دین، خدا، پیغمبر، امـام، شـهدا و حقیقـت خیانـت کرده‌ایم. اگـر غبار ابهام از حقیقت برداشـته نشـود، آینـدگان چگونـه روح تشـنه خویش را سیراب کنند و در دامـن حقیقت آرامش یابند؟ من و شـما به برکت مجالس مذهبی، مسـاجد، حسینیه‌ها، روضه‌خوانی‌ها، مجالس عزاداری، مجالس سرور و... توفیق درک حقیقت را یافته‌ایم و پیشـانی شکر به سجده می‌سـاییم. اگر نبود سـخنانی که از قلب‌های عاشـق سرچشـمه می‌گرفت و بر زبان‌ها جاری می‌شـد؛ اگر نبودند دسـتان گرم‌شده از آتش عشق حسین علیه‌السلام که بر سینه‌های سـوخته کوبیده می‌شـوند؛ اگر نبودند اشک‌هایی که انبوه عشـق انباشته در دل‌ها را رسوا می‌کنند و...، چگونه چشمان سرگردان ما از لابه‌لای غبارهای سنگین فتنه‌ها نور حقیقـت را می‌دیـد و مژده آرامش را به دل‌هایمان می‌داد؟ اگر گوهری را که گذشـتگان با هزاران خون دل به‌دسـت ما رسـاندند، پاسـبانی نکنیم، امانت‌داری نکرده‌ایم و حق را بـه اهلـش نرسـانده‌ایم. تحقیق درباره مسـائل اعتقادی و مسـائل تاریخی که دارای

نتایجی اعتقادی، دینی و مذهبی‌اند، وظیفه‌ای است که هم عقل و هم شرع بر عهده ما می‌گذارد. این باب نباید بسته شود. بنابراین ما دو وظیفه داریم که نباید باهم خلط شوند:

۱. کاری نکنیم کسانی که امر بر آنها مشتبه شده یا خدای‌ناکرده اهل عنادند، احساساتشان علیه ما تحریک شود و دشمنی آنها فزونی یابد. ازاین‌روست که مرحوم امام خمینی رحمه‌الله، مقام معظم رهبری و سایر علما و بزرگان ما بر این نکته اصرار می‌ورزند: «کاری نکنید که احساسات دیگران علیه شیعیان تحریک شود و موجب شود آنها ضررهایی به شیعیان بزنند، بدون اینکه سودی برای شیعه داشته باشد»[1]. مقصود از حفظ وحدت رعایت چنین رفتاری است؛

۲. خودداری نکردن از بیان حقایق و اثبات آنها در محافل علمی.

۱. ر.ک: سیدروح‌الله موسوی خمینی، وحدت از دیدگاه امام خمینی، تنظیم و استخراج مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله؛ بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مداحان و ذاکران اهل‌بیت علیهم‌السلام به مناسبت میلاد حضرت فاطمه علیهاالسلام، www.leader.ir، ۱۳۸۶/۴/۱۴



سه) یادی از علامه سیدمیرحامدحسین و علامه امینی

از بزرگ‌تریـن خدماتی کـه در قرن اخیر برای احیای مذهب شیعه و اثبات حقانیت آن انجام گرفت، خدماتی بود که در هندوسـتان مرحوم علامه سیدمیرحامدحسین موسوی ﷺ صاحب عبقات الانـوار[1] و در نجـف مرحـوم علامـه امینـی ﷺ بـا نوشـتن کتـاب الغدیر انجـام دادنـد. این دو اسـطوره چـه خون دل‌ها خوردند و

۱. کتاب عبقات الانوار سیدمیرحامدحسین پاسخی است علمی، مستند و منطقی به کتاب تحفهٔ اثنی عشریهٔ عبدالعزیز دهلوی (مولوی عبدالعزیز) (۱۱۵۹ـ۱۲۳۹ق) از علمای برجستهٔ اهل‌سنت. علامه سیدمیرحامدحسین، بسیار اهل تتبع بود و تسلط ویژه‌ای بر روایات و آثار عالمان گذشته داشت. وی پس از کسب علوم معقول و منقول، عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست از ارزش‌های اسلام راستین و احیای فلسفهٔ سیاسی اسلام گذراند و در این راستا آثار گران‌سنگی از خود به یادگار گذارد. نخستین فعالیت علمی او نقد، بررسی، تصحیح و تهذیب بعضی از کتاب‌های ارزشمند پدرش علامه سیدمحمدقلی بود؛ چراکه بسیاری از آثار پدرش، در دفاع از مکتب شیعه و پاسخ به شبهات مخالفان تشیع بود و فرزند عالم و فرزانهٔ او آنها را تصحیح، چاپ و منتشر کرد. میرحامدحسین سال‌هایی از عمر گران‌مایهٔ خویش را در این راه صرف کرد و از این رهگذر، خدمات شایانی به عالم تشیع ارزانی داشت. آن‌گاه خود اقدام به نوشتن کتاب‌هایی گران‌قدر کرد که صاحب اعیان الشیعه (ج۱۸، ص۳۷۳) آنها را بیان کرده است.

هرگاه عالمان شیعه کتابی بر رد تحفهٔ اثنی عشریه می‌نگاشتند، عالمان هم‌اندیش مولوی عبدالعزیز و شاگردان وی در صدد پاسخ به آن برمی‌آمدند؛ اما ازآنجاکه کتاب عبقات الانوار میرحامدحسین از قوت بالا و منطقی محکم برخوردار بود، آنان را یارای مبارزه و پاسخ نبود. عالمان دین و دانشمندان اسلامی کتاب عبقات الانوار را شاهکار میرحامدحسین و کاری کارستان دانسته‌اند که شماری از این دیدگاه‌ها را بیان خواهیم کرد.

علامه امینی دربارهٔ عبقات چنین می‌نویسد:

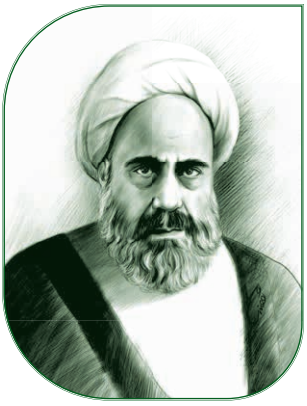

چه فداکاری‌ها از خود نشان دادند تا این دو کتاب را نوشتند. قلب سلیم علامه امینی چنان مالامال از عشـق به اهل‌بیت و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام بـود که با شـنیدن نـام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اشـک از چشـمانش جاری می‌شـد. بااین‌وجود هیچ‌گاه در کتاب گران‌سـنگ خود نسـبت به شـخصیت‌های مورد احترام اهل تسـنن بی‌احترامی نکرده و بلکه همه‌جا به دنبال نام آنها رضی‌الله‌عنه آورده است. قریب شصت سال

اما کتاب او، عبقات، بوی خوش آن، از کران تا کران جهان وزید، و آوازهٔ این کتاب، خاور و باختر را فراگرفت. هرکس این کتاب را دید، دید که معجزه‌ای روشن و روشنگر است، که هیچ باطلی و نادرستی در آن راه نخواهد داشت. ما از این کتاب پرارج و دانش فراوانی که در آن گرد آمده است، استفادهٔ بسیار بردیم. ازاین‌رو سپاس‌های پیاپی خویش را به پیشگاه او و پدر گرامی‌اش تقدیم می‌داریم و از درگاه خدا برای آنان، پاداش‌های بزرگ و بسیاری می‌طلبیم (عبدالحسین امینی، الغدیر، ج۱، ص۱۵۶.۱۵۷).

امام خمینی رحمه‌الله‌علیه نیز در کتاب کشف الاسرار می‌گوید:

کتاب عبقات الانوار سید بزرگوار حامدحسین هندی، که چهار جلد بزرگ در حدیث غدیر تصنیف کرده و چنین کتابی تاکنون نوشته نشده و عبقات الانوار در امامت از قراری که شنیده شده سی جلد است و آنچه ما دیدیم هفت و هشت جلد است و در ایران شاید تا پانزده جلد آن پیدا شود؛ و اهل‌سنت در صدد جمع این کتاب و تضییع آن هستند و ما ملت شیعه در خواب هستیم، تا آن‌وقت که یک چنین گنج پرقیمت و گوهر گران‌بهایی از دست برود و اکنون قریب دو سال است که به ملت شیعه راجع به تجدید طبع این کتاب پیشنهاد شده و به خون‌سردی تلقی شده است. با این وصف با خواست خدا جلد غدیر در تحت طبع است، لکن بر علمای شیعه بالخصوص و دیگر طبقات لازم است که این کتاب را، که بزرگ‌ترین حجت مذهب است، نگذارند از بین برود (سیدروح‌الله الموسوی الخمینی، کشف الاسرار، ص۱۴۱).

به نقل از: سیدمحمدرضا حسینی، «معرفی کتاب عبقات الانوار»، نشریهٔ پژوهش و حوزه، ش۳، با اندکی تلخیص.

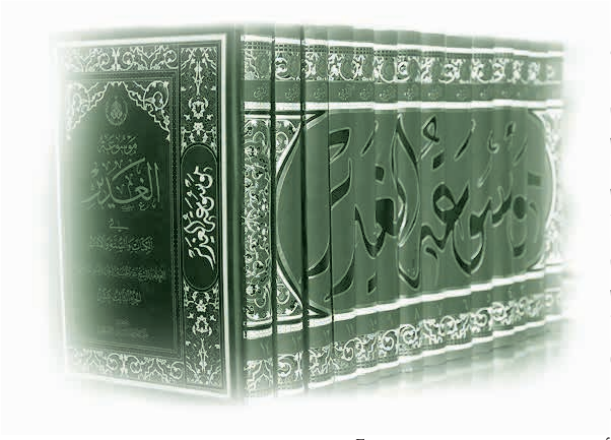

پیش بنده در نجف اشرف منزل علامه امینی داستانی را از پسر ایشان شنیدم کـه مرور آن، مـا را بـا شـخصیتی آشـنا می‌کنـد که به‌درسـتی وظیفه خویش را انجـام داد. ایشـان فرمودنـد: «مرحوم علامه امینی هـر جلد از کتاب الغدیر را کـه می‌نوشـتند، بـه شـخصیت‌های مـعروف اهـل تسـنن از سلاطیـن، امـرا، نخسـت‌وزیران، علما، رؤسـای الأزهر و... اهدا می‌کردند و آنهـا اغلب تقریظ‌هایی بر الغدیر می‌نوشـتند که برخی از آنها چاپ شـده است. در جلد پنجم و ششم مطالبی ذکر شده که تا حدی جنبه تحریک‌کنندگی دارد؛ به‌ویژه درباره خلیفه دوم مطالبی آمده که خیلی حسـاس اسـت. البته ایشان تمام آن مطالب را از کتاب‌های اهل تسنن نقل کرده‌اند. چند نفری از علمای شـام وقتی آن مطالب را می‌خوانند بسیار ناراحت شـده، تصمیم می‌گیرند به نجف سفر کنند و علاوه بر بحث، با ایشان برخوردی جدی داشته باشند. این تصمیم پس از آمدنشان به نجف و بحث با علامه امینی از لابه‌لای سخنان و رفتارشـان آشـکار شـد. روزی تماس گرفتند و تقاضای فرصتی را برای دیدار با علامه

داشـتند. مـوضوع را با علامه در میان گذاشـتیم و ایشـان با این امـر موافقت کردند. وقتـی بـه منزل ما آمدنـد، کم‌کم صحبت را آغـاز کردند و علامه را به بحث کشـاندند و از ایشـان پرسیدند شـما چرا به صحابه جسارت کردید؟ ایشـان گفتند: من به صحابه جسارت نکرده‌ام. آنها آدرس کتاب الغدیر را دادند و علامه در پاسخ فرمودند: من همه آن مطالب را از برخی کتاب‌های خودتان نقل کرده‌ام و از من خواستند که کتابی را بیاورم که آن مطالب از آن کتاب نقل شده بود. بنده هم کتاب مورد نظر را آوردم و ایشان متن کتاب را به آنها نشان دادند. چند ساعتی بحث بین آن چند نفر با علامه امینی به طول انجامید و علامه یکی‌یکی پرسش‌های آنها را پاسخ دادند. در پایان یکی از آنها که بسیار ناراحت شده بود، همان‌طور که به ستونی تکیه داده و پاهایش را دراز کرده بود سرش را بـه سـتون می‌زد و به خلیفه دوم بد می‌گفـت. علامه امینی به او فرمودند: به صحابه پیغمبـر بـد نگویید! ما به صحابه جسـارت نمی‌کنیم. ما اهل دشـنام دادن و بدگویی نیستیم و تنها به دنبال حقیقت هستیم و اینها حقایقی تاریخی است که از کتاب‌های خودتان نقل کرده‌ایم؛ اما آن عالم سنی دست‌بردار نبود.

اگر فداکاری‌های علمای شیعه در طول قرن‌ها نبود، معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما نمی‌رسید. اگر تاریخِ این فداکاری‌ها نوشته شود، دایرةالمعارفی عظیم خواهد شد و تحسین هر خواننده‌ای را برخواهد انگیخت.

انسـان‌هایی وارسـته و عالم این معارف را از کتاب‌های خطی در کتابخانه‌های مختلف دنیا جمع‌آوری و حفظ کرده‌اند و به ما رسانده‌اند و بر ماست که این میراث و گنج عظیم را حفـظ کنیـم و پرورش دهیـم و آن را بـه دیگران در زمان حال و آینده منتقل سـازیم. درباره فداکاری بزرگان شیعه داسـتان‌های شـگفتی نقل شـده است که من در سفری که سال‌های گذشته به هندوستان[1] داشتم نمونه‌ای عجیب از آنها را آنجا شنیدم.

داسـتان از این‌قرار بود که عالمی شیعی مشـغول نوشتن کتابی می‌شود و برای اثبات حقانیت شیعه و ابطال برخی از نظرات مخالفان به کتابی نیاز پیدا می‌کند که یک نسخه بیشـتر نداشته و در کتابخانه عالمی سـنی نگه‌داری می‌شده است. وی طی مکاتبه‌ای دوستانه از او درخواست می‌کند که کتاب را در اختیارش قرار دهد، اما او نمی‌پذیرد. این عالم شیعی از شـهر خود مهاجرت کرده، به‌عنوان کارگر به شـهر آن عالم سنی می‌رود. عالم سنی در آن شهر برای خود دستگاه وسیعی داشته است. ایشان به آنجا می‌رود و با تواضع درخواست می‌کند من در این شهر غریبم و راه درآمدی ندارم؛ اجازه دهید اینجا جـارویی بزنـم، ظرفی بشویم و لقمه نانـی هم بخورم. آنها ترحم می‌کنند و او را به‌عنوان نوکـر می‌پذیرنـد. مدتـی در آن منزل چنان خوش‌خدمتی می‌کند کـه صاحب‌خانه به او بسیار علاقه‌مند می‌شود.

---

۱. سفر استاد به کشور هندوستان به تاریخ ۱۳۸۲/۶/۱۹ بازمی‌گردد. این سفر به خواست مقام معظم رهبری حفظه‌الله‌تعالی جهت دیداری از حوزه‌های علمیهٔ هند و بررسی وضعیت شیعیان و مسلمانان آن سرزمین صورت گرفت. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، سفر به سرزمین هزار آیین، نگارش اصغر عرفان.



پس از مدتی اجازه می‌خواهد که از کتابخانه استفاده کند و صاحب‌خانه که به او علاقه‌مند شـده بود به او این اجازه را می‌دهد. ایشـان نیمه‌های شب زیر نور یک شمع شروع به استنساخ آن کتاب می‌کند و پس از ماه‌ها موفق می‌شود این کار را به پایان برساند. بعد پیش صاحب‌خانه می‌رود و به بهانه دل‌تنگی برای بسـتگانش اجازه رفتن می‌گیرد و سـرانجام به هر قیمت ممکن از آنها خداحافظی می‌کند و با آن کتابی که استنساخ کرده بود، از آن شهر می‌رود. وقتی به شهر خود می‌رسد نامه‌ای به صاحب آن کتابخانه می‌نویسد و پس از شرح ماجرا از او حلالیت می‌طلبد. عالم سنی بااینکه از پنهان‌کاری او بسیار ناراحت می‌شود، از همّت ایشان تعجب کرده، در پاسخ او می‌نویسد تو کار خوبی نکردی که بدون اجازه من این کار را انجام دادی، امّا من همت والای شـما را تحسین می‌کنم و به همین جهت شـما را می‌بخشـم. این داسـتان نمونه‌ای از فداکاری‌هایی است که در طول تاریخ، عالمان شیعه درزمینه کارهای فرهنگی انجام داده‌اند تا امروز مـن و شـما حضرت زهرا علیها السلام را بشـناسیم. اگر این تلاش‌هـا صورت نگرفته بود، امروز گمـان می‌کردیـم که در صدر اسلام چند نـفری باهم دعوایی داشـته‌اند و اکنون پایان یافته است. **اگر نبود این فداکاری‌ها، ذهن من و شما حتی با نام امام حسین علیه السلام هم آشنا نمی‌شد و حق پای‌مال می‌گشت و اصلاً هدف اصلی به فراموشی سپرده می‌شد. ازاین‌رو ترک و تعطیل کار علمی و پژوهشی همراه با رعایت ادب و احترام، توجیهی ندارد.**

بـا ایـن روش، انسـان هـم حقیقـت را تبییـن می‌کند و هـم بهانه به‌دسـت مخالفان نمی‌دهـد و هـم جویندگان حقیقت را به مقصود می‌رسـاند. بایـد این حجاب حاجز که شیطان میان ما مسـلمانان ایجاد کرده اسـت، از بین شیعه و سـنی برداشـته شـود. باید کاری کرد که برادران اهل تسـنن حاضر شـوند کتاب‌های ما را مطالعه کنند و ما را نیز مسـلمان به‌شـمار آورند. اگر ما بر دوش خویش مسئولیت ترویج مذهب تشیع را احساس می‌کنیم و وظیفه خود می‌دانیم که حقیقت آن را برای آیندگان حفظ کنیم، باید از سویی براساس ادله عقلی و منطقی و شواهد تاریخی آن را اثبات کنیم و از سوی دیگر متعرض کسانی نشویم که حساسیت، آنها را تحریک می‌کند. ادله چنان روشن‌اند که مرحوم ماموسـتا شیخ‌الاسلامی، نماینده شـهید استان کردستان در مجلس خبرگان رهبری به‌صراحت اعلان می‌کرد: «من عقیده‌ام این اسـت و به‌طور صریح هم می‌گویم که اگر کسی به حضرت زهرا علیهاالسلام جسارت کند، کافر است».

ما معتقدیم که تحقیق در مسائل اعتقادی و تاریخی در جهت اثبات حقانیت مذهب شیعه، و بالعرض در جهت ابطال سایر مذاهبِ مخالف، یکی از وظایف قطعی شرعی ماست که اصلاً جانشین‌پذیر نیست؛ اما انجام این وظیفه باید با رعایت ادب همراه باشد تـا مخالفـان را تحریک نکنیم و موجب قوی‌تر شدن حجاب حاجزِ میان خود و آنها نشویم. نباید کاری

کرد که اختلاف جای اتحاد را بگیرد و نگذارد مسلمانان بیشتر به هم نزدیک، و در برابر دشمنانْ یک‌پارچه شوند.

و) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، روشن شد که اولاً اتحادی ارزشمند است که موجب تقویت حق شود؛ ثانیاً اگر در مقام عمل تشخیص داده شد که اتحاد، مصلحت قوی‌تری دارد، در چنین مواردی فقیه حکم می‌دهد که باید انسان در این مورد رفتار خویش را تغییر دهد. اینجاست که باید رفتار اجتماعی ما بسیار حساب‌شده باشد. حتی در صورت لزوم باید در رفتارهای فقهی نیز طبق فتوای دیگران عمل کنیم. حضرت امام خمینی رحمه‌الله به استناد روایاتی مانند این روایت که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «**مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ**»[1]؛ هرکس با اهل‌سنت در صف اول، نماز جماعت بخواند مانند کسی است که پشت سر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز بخواند» به صحت، بلکه فضیلت نماز جماعت با اهل‌سنت در حال تقیه فتوا داده، اعادهٔ چنین نمازی را نیز لازم نمی‌دانند.[2] این رفتار، همان تقیه مداراتی است که حضرت امام تأکید فراوانی بر

۱. محمدبن‌یعقوب الکلینی، الکافی، ج۳، ص۳۸۰.

۲. ر.ک: سیدروح‌الله موسوی خمینی، الرسائل، ج۲، ص۱۹۸.

آن داشـتند، امّا متأسـفانه برخی از فقها یا این مسئله را اصلاً بیان نکرده‌اند یا اهمیت چندانی به آن نداده‌اند.

مسئله مهم‌تر این است که **بی‌تردید معنای تقیه و جلوگیری از تحریک احساسات دیگران، ایـن نیست که باید بحث علمی و پژوهشی را کنار گذاشت. چنین روشی نزد عقلا پذیرفته نیست.** آری، این روشـی اسـت که صهیونیسـت‌های فریب‌کار در پیش گرفته‌اند و در چنـد کـشور اروپایی قانونی وضع کرده‌اند که تشـکیک در مسـئله مقدس آنان، یعنی هولوکاست جرم است. براساس این قانون، اگر کسی بگوید در آلمان نازی یهودی‌ها به‌طور دسـته‌جمعی کشـته نشدند یا در این مطلب تشـکیک کند، مجازات می‌شود. ازاین‌رو اگر کسی بگوید پژوهش درباره حقانیت شیعه جرم است، به همان دردی دچار شده که صهیونیست‌ها به آن مبتلایند. تحقیق در هیچ مذهب و ملّتی ممنوع نیست، بلکه کاری عقلایی است. عاقل آن است که در پی شناخت حق و باطل باشد تا بتواند در برابر حق خضوع کند و خط بطلان بر چهره کریه باطل بکشد.

بنابراین بنده اعلان می‌کنم حاضرم درباره مذاهب مختلف اهل تسنن پژوهش کنم و شـخصاً به همه کسـانی که سخن من به آنان می‌رسد، قول می‌دهم هر کجا ثابت شد که یکی از مذاهب آنان حق اسـت، مذهبم را تغییر داده، به مذهب آنها درآیم. ما تابع حق هسـتیم و حقانیت هر مذهبی برایمان روشـن شود در برابرش خضوع کرده، آن را

بر سر می‌نهیم. همچنین توقع داریم که دیگران نیز چنین رویکردی را در پیش گیرند و با تحقیق در معارف مذهب تشیع، اگر مطالب حقی را در آن یافتند آنها را پذیرا باشند. این راهکاری است که قرآن کریم به ما آموخته است؛ آنجا که می‌فرماید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدًى أَوْ فى ضَلالٍ مُبين»[1]؛ بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: اللّه! و ما یا شما بر طریق هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم».

این راهکار، عملی معقول و مورد تحسین عقلاست. ما از برادران اهل تسنن می‌خواهیم همان‌گونه که در کتابخانه‌های ما تعداد فراوانی از کتاب‌های ایشان یافت می‌شود، آنها نیز اجازه دهند استفاده از کتاب‌های شیعه در کشورهای اهل تسنن، به‌ویژه در کشور عربستان آزاد شود، تا حق‌طلبان آنها را مطالعه کنند و اگر مطلب حقی در آنها یافتند، جان تشنهٔ خویش را با آن سیراب سازند. مادام که یکی از این دو مذهب نزد دیگری اثبات نشده است، می‌کوشیم باهم با رعایت ادب و در محیطی آرام و دوستانه بحث کنیم. این یک تاکتیک منطقی و معقول است. همه می‌دانیم با پرخاش، ناسزا و بدگویی هیچ‌کس به نظر کسی علاقه‌مند نمی‌شود. بنابراین ما دو وظیفه داریم:

---

۱. سبأ، آیه۲۴.

۱. یک وظیفه‌ای علمی که باید در فضای علمی و پژوهشی، مبانی تشیع را اثبات کنیم؛ زیرا معتقدیم اسلام حقیقی، همان مذهب تشیع است و آنچه اهل‌بیت علیهم‌السلام پذیرفته و بدان عمل کرده‌اند، همان است که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما فرمان داده‌اند. ما علاقه‌مندیم که دیگران نیز از این خوان کرم الهی بهره‌مند شوند؛

۲. دوم رعایت رفتار شایسته است. پرخاشگری، بی‌ادبی و بی‌احترامی کردن، صحیح نیست. چنین رفتارهایی هدف ما را به تأخیر می‌اندازد یا آن را نقض می‌کند. این راهی است که شیطان به انسان نشان می‌دهد و فریب‌خوردگانِ او گمان می‌کنند که چنین رفتاری مصداق شجاعت است. آیا زمانی که شیعه نسبتاً قدرتی داشت و امام صادق علیه‌السلام جلسات درس گسترده‌ای داشتند، به‌گونه‌ای‌که علمای بسیاری از اهل‌سنت پای درس ایشان می‌آمدند، ایشان با پرخاشگری و بی‌احترامی با آنها برخورد می‌کردند؟ چرا علمای اهل‌سنت حاضر می‌شدند پای درس امام صادق علیه‌السلام بروند؟ ما باید این روش را از پیشوای عزیزمان بیاموزیم و بدان عمل کنیم. اگر در جایی رعایت تقیهٔ خوفی لازم است، تقیهٔ خوفی و آنجا که تقیهٔ مداراتی لازم است، تقیهٔ مداراتی داشته باشیم؛ اما در هیچ حالی راه تحقیق را نبندیم و با احترام به کتاب‌های دیگران، این فرهنگ را به آنها نیز منتقل کنیم.

هنگامی که به دریای تفسیر المیزان سری می‌زنیم سیره و روش اهل‌بیت علیهم‌السلام را در عمل علامه طباطبایی رحمه‌الله به‌خوبی می‌بینیم. ایشان در بحث‌های روایی همان‌گونه که از کافی روایت نقل می‌فرمایند، از الدر المنثور و... نیز روایت می‌آورند و هیچ فرقی در نقل و در احترام به منقول‌عنه نمی‌گذارند.

بسیاری از مطالبی که ما برای اثبات مذهب، آموزه‌های فقهی یا آموزه‌های اعتقادی خویش در برابر اهل‌سنت به کار می‌بریم، از منابع خود آنهاست. آن منابع، بیشتر برایشان قانع‌کننده است و چندان اعتباری برای مدارک ما قایل نیستند. ازاین‌رو مرحوم صاحب عبقات الانوار و بعد صاحب الغدیر مُصر بودند که از کتاب‌های اهل‌سنت مطالب حق را جمع‌آوری کنند تا حجت بر آنان تمام شود. ما نیز باید این روش را بیاموزیم و آن را تکرار کنیم. **ما وظیفه داریم که معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام را برای نسل‌های آینده و برای همه دنیا حفظ کنیم و این گوهر ناب را هرچه بیشتر گسترش داده، موانع را از سر راه آن برداریم، تا همه مردم دنیا با این حقایق آشنا شوند.** مراقب باشیم خود، مانعی بر سر راه آن پدید نیاوریم و کاری نکنیم که دیگران اصلاً رغبتی به خواندن کتاب‌های ما نداشته باشند. بنابراین **همان‌گونه که تعطیلِ بیان حق، کاری عاقلانه نیست، رفتاری هم که مانع دستیابی حقیقت‌جویان به حقیقت ناب شود، نامعقول است.**

هر چه زمان می‌گذرد
تجمع اصحاب حق
را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم.

رهبر معظم انقلاب
در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور
۱۳۷۳/۰۴/۲۲

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است

جامعه ایمانی مشعر
۰۲۵ - ۳۶ ۶۳ ۱۲ ۲۰
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org

نشر هیات امروز
heyatemrooz.ir
@heyatemrooz_ir

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا علیه‌السلام است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعّالیّت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...